

< تبیین قدرت سیاسی مسلط در دستگاه حاکمیت مطلقه فقهاتی ایران - ۲

< تفسیر سوره روم - ۵

< بعثت شناسی، رمز اسلام شناسی - ۴

< خاورمیانه در آتش و خون

< منظومه پنج ساله معرفتی نشر مستضعفین - ۲

# تبیین قدرت سیاسی مسلط



در

## تبیین تئوری حاکمیت مطلقه فقاهتی ایران

### ج - تبیین تئوری حاکمیت در کادر تز ولایت فقیه:

آلبانی و... گسترش پیدا کرده بود، تز و دکترین اسلام حکومتی حسن البنا به شدت توانست در کشورهای اسلامی خواهان و هوادار پیدا کند.

از جمله یکی از این داوطلبان، خمینی در حوزه فقهاتی شیعه بود که از طریق نواب صفوی که با اخوان المسلمین در تماس تشکیلاتی بود و دوره‌های آموزشی اسلام حکومتی در مصر را طی کرده بود با اندیشه اسلام حکومتی اخوان المسلمین آشنا شد و از آنجائیکه این تز اسلام حکومتی اخوان المسلمین به مذاق خمینی شیرین آمد، لذا خمینی تلاش کرد تا تز اسلام حکومتی حسن البنا را با تبیین فقهی و کلامی و روایتی در کانتکس اسلام فقهاتی حوزه شیعه تحت عنوان ولایت فقیه بازخوانی مجدد کند.

البته شرایط حوزه بعد از مرگ بروجردی در سال ۱۳۴۰ که تنها مرجع بلامنازع حوزه‌های فقهاتی شیعه قم، نجف، مشهد و... بود که مرگ او باعث شد تا شرایط برای مرجعیت متکثر حوزه‌های شیعه فراهم بشود بطوریکه هم زمان بعد از مرگ بروجردی بیش از ده مرجع از جمله حکیم، خوئی، شاهرودی در نجف و میلانی، قمی در مشهد و شریعتمداری، گلپایگانی، مرعشی، خوانساری، خمینی و... در قم اعلام مرجعیت و اعلام کردند و باز در همین رابطه تلاش پهلوی دوم جهت انتقال مرجعیت حوزه از ایران به عراق توسط تسلیتی که شاه بعد از مرگ بروجردی به جای اینکه به مراجع قم و مشهد بدهد، به حکیم در نجف داد که خود این امر نشاندهنده آن بود که پهلوی دوم که به عنوان تنها رهبر سیاسی کشور شیعه در جهان بود جهت انتقال مرجعیت

البته این تضارب مختلف تبیینی در جریان‌های جنبش سیاسی در باب ماهیت دولت یا حاکمیت تنها به تبیین ماهیت حاکمیت رژیم مستبد و توتالیتر پهلوی خلاصه نمی‌شد، بلکه با تحقق انقلاب ضد استبدادی ۲۲ بهمن ۵۷ و تکوین حاکمیت رژیم مطلقه فقاهتی، از آنجائیکه روحانیت معتقد به اسلام ولایتی و فقهاتی و روایتی حوزه‌های فقهاتی شیعه پس از ۱۰۰۰ سال توانستند توسط این انقلاب برای اولین بار به قدرت سیاسی و حکومت دست پیدا کنند، این امر باعث گردید که گرچه از قبل از پیروزی انقلاب ضد استبدادی ۵۷ هیچگونه برنامه مدون سیاسی و اقتصادی و تشکیلاتی جهت مدیریت قدرت حاکمیت نداشتند و اندیشه اسلام ولایتی از زمانی به صورت یک تز فقهی در میان بخشی کوچک از روحانیت حوزه شیعه تکوین پیدا کرد که قبل از آن از سال ۱۹۲۸ اسلام حکومتی توسط حسن البنا معلم و لیدر فکری و یکی از بنیانگذاران جنبش اخوان المسلمین در مصر تکوین پیدا کرده بود.

حسن البنا از بعد از جنگ بین‌الملل اول و پیروزی انقلاب اکتبر در روسیه و گسترش اندیشه دولت سوسیالیستی در جهان به خصوص در کشورهای پیرامونی و از جمله کشورهای مسلمان جهت مقابله با سلطه ضد ملی کشورهای متروپل پیروز از جنگ اول بین‌المللی و در راه تعیین و تدوین یک فلسفه سیاسی و حکومتی برای جنبش‌های کشورهای مسلمان به پاخاسته شمال افریقا که از بعد از جنگ بین‌الملل اول بر علیه قدرت‌های سرمایه‌داری جهانی پیاخاسته بودند و ایجاد یک آلترناتیو حکومتی اسلامی در برابر سوسیالیسم دولتی به حکومت رسیده حزب کمونیست روسیه برای اولین بار در تاریخ اسلام با تکیه بر اسلام روایتی تز اسلام حکومتی به صورت یک فلسفه سیاسی مطرح کرد که به علت شرایط تاریخی بعد از جنگ بین‌الملل و بحران جهانی کشورهای امپریالیستی و شکست اندیشه لیبرال سرمایه‌داری غرب در بستر جنگ‌های بین‌المللی و نسل‌کشی و ایجاد بیابان‌های سوخته و کشتار مردم بی دفاع کشورهای سرمایه‌داری غرب توسط سلاح کشتار جمعی سرمایه‌داران و کارتل‌ها و تراست بین‌المللی و امپریالیستی که جز سود و منفعت به چیزی نمی‌اندیشیدند و حاضر بودند برای کسب سود بیشتر تمامی غرب و حتی تمامی زحمتکشان کشورهای سرمایه‌داری را هم نابود کنند و آنچنانکه برتراند راسل فیلسوف انگلیسی قرن بیستم می‌گوید «همه چیز حتی انسانیت و انسان توسط جنگ‌های بین‌المللی در پای قدرت‌های سرمایه‌داری ذبح شد» و همچنین به علت گسترش بین‌المللی تز سوسیالیسم دولتی که اولین بار توسط لنین در روسیه تدوین و عملی گردید و در ادامه آن توسط مائو در چین، نهرو در هند، کاسترو در آمریکای لاتین تیتو در یوگسلاوی و انور خوزه در



از قم و ایران به عراق و نجف تلاش می‌کرد، چراکه شاه در مدت مرجعیت بروجردی در ایران (گرچه بروجردی با سیاست کاری نداشت و در ماجرای کودتای ۲۸ مرداد از شاه در برابر مصدق از طریق محمد تقی فلسفی حمایت معنوی کرد و برگشت شاه به ایران پس از کودتای ۲۸ مرداد را تبریک گفت و با حمایت از کاشانی ضد مصدق و حامی کودتا و مخالفت سرسختانه با فدائیان اسلام و جریان نواب صفوی می‌کوشید حمایت اعلیحضرت یا شاه یا رژیم مستبد و توتالی‌تر پهلوی را بدست آورد) به تجربه آموخته بود که جریان مرجعیت بروجردی در ایران باعث شد تا بروجردی توسط مدیریت قوی تشکیلاتی که داشت در

کادر قدرت مرجعیت

بلامنازع خود توانست پس از فروپاشی و رکود تشکیلات حوزه فقهاتی شیعه در ایران توسط رضاخان پهلوی از بعد از شهریور ۲۰ و تبعید رضاخان اقدام به بازسازی فراگیر حوزه‌های فقهاتی شیعه در ایران بکند بطوریکه در این امر تا آنجا موفق شد که توانست هژمونی حوزه‌های فقهاتی شیعه در ایران را حتی بر حوزه‌های فقهاتی شیعه نجف هم تثبیت نماید و همین اتوریتیه تشکیلاتی روحانیت شیعه فقهاتی حوزه در ایران بود که آنچنانکه

برای رضاخان به عنوان یک آلترناتیو تلقی می‌شد، برای پهلوی دوم در دوران بروجردی و بعد از مرگ او به عنوان یک آلترناتیو مطرح شود.

البته سیاست پهلوی اول با برنامه پهلوی دوم جهت سرکوب تشکیلات روحانیت متفاوت بود، چراکه رضاخان توسط سرکوب عریان روحانیت فقهاتی ایران تلاش می‌کرد تا تز حکومتی کمال آتاتورک نسبت به روحانیت ترکیه در ایران را پیاده کند و حتی مانند آتاتورک حاضر به قبول لباس روحانیت در جامعه هم نبود گرچه تز رضاخان در باره روحانیت ایران نتوانست به دلیل شیعه بودن بافت مذهبی جامعه ایران که از زمان صفویه در کانتکس تشکیلات روحانیت به صورت یک پکیج به تاریخ ایران تزریق شده بود مانند تز کمال آتاتورک در ترکیه جواب بدهد و حتی تاثیر معکوسی به جا گذاشت.

آنچنانکه بعد از شهریور ۲۰ و تبعید رضاخان توسط انگلیس، گرایش مردم به اسلام سنتی و اسلام زیارتی و اسلام شفاعتی که رضاخان آن را سرکوب کرده بود فراگیر شود و همین گرایش فراگیر مردم به اسلام زیارتی و اسلام شفاعتی و اسلام سنتی بود که بسترساز اعتلای اسلام فقهاتی و اسلام رساله‌ائی و اسلام ولایتی و اسلام روایتی توسط روحانیت سرکوب شده حوزه‌های فقهاتی ایران شد. به همین دلیل روحانیت سرکوب شده فقهاتی حوزه‌های ایران بعد از نزول قدرت رضاخان کوشیدند جهت احیای قدرت روحانیت، اولاً مرجعیت را از نجف به ایران منتقل کنند، در ثانی با وحدت مرجعیت قدرت اتوریتیه روحانیت و مرجعیت و حوزه در برابر دستگاه

سیاسی پهلوی دوم افزایش دهند. در این رابطه بود که بروجردی توانست با موفقیت این پروژه را به انجام برساند و روحانیت متلاشی حوزه‌های فقهاتی ایران را دوباره بازسازی کند و به همین دلیل پهلوی دوم از بعد از کودتای ۲۸ مرداد نسبت به تشکیلات بازسازی شده حوزه فقهاتی توسط بروجردی احساس خطر می‌کرد و تلاش می‌کرد تا بعد از مرگ بروجردی در

از نظر علامه محمد اقبال، تجدید بنای اسلام در گرو اجتهاد در اصول می‌باشد و اجتهاد در اصول اسلامی زمانی تحقق می‌یابد که علم کلام اسلامی دوباره احیا شود و بدین خاطر بود که علامه محمد اقبال با احیای دوباره علم کلام اسلامی جهت اجتهاد در اصول اسلامی توانست اصل وحی را بازسازی کلامی کند، بطوریکه از نظر اقبال اصل وحی در قرآن در بستر حیات و تکامل معنی پیدا می‌کند و به صورت اصل هدفداری در حیات و تکامل تعریف می‌شود و به این دلیل است که از نظر اقبال حیات و تکامل در بستر اصل وحی دارای شعور می‌باشد.

عرصه تعدد مراجع جایگزین توپ مرجعیت را دوباره به سرزمین عراق و نجف روانه کند که به علت عدم اتوریتیه تشکیلاتی حکیم پهلوی دوم در این امر موفق نشد و لذا مرجعیت متعدد و متکثر ایران تلاش کردند تا به هر طریق شده این مرجعیت را در حوزه‌های ایران و قم نگه دارند.

البته بین روش مراجع داخلی جهت حفظ مرجعیت در داخل ایران تفاوت وجود داشت که به صورت عریان این صف بندی بین مرجعیت در حرکت مختلف خمینی و شریعتمداری مادیت عینی پیدا کرد بطوریکه شریعتمداری مانند بروجردی معتقد به ادامه حفظ اتوریتیه حوزه‌های فقهاتی و روحانیت و مرجعیت ایران از طریق کسب حمایت دربار بود، اما خمینی برای حفظ این اتوریتیه کوشید که به تاسی از مدرس با دربار وارد چالش سیاسی بشود و قدرت حوزه را به صورت یک ◀

آلترناتیو سیاسی در جامعه ایران به حرکت درآورد؛ لذا از اینجا بود که خمینی از سن ۶۵ سالگی سیاسی شد و از چهره یک روحانی فقهی حوزه‌هایی به صورت روحانی فقهی - سیاسی حوزه‌هایی درآمد و در این رابطه بود که کوشید تا با تاسی از اندیشه اسلام حکومتی حسن البنا در کانتکس تز ولایت فقیه ملا احمد نراقی دست به تبیین و تکوین یک فلسفه سیاسی حکومتی تحت عنوان ولایت فقیه بزند، که البته در این کتاب، خمینی کوشید تا با تکیه بر اسلام روایتی بسترهای این تز فقهی را به عرصه‌های کلامی گسترش دهد بطوریکه در این کتاب خمینی برای اولین بار واژه فقیه که تا آن زمان در دیسکورس اسلام فقهانی و اسلام حوزه‌هایی به معنای عالم به احکام شرعی و فقهی بود، او این ترم را در عصر غیبت به وصی پیامبر اسلام تعمیم داد و در کانتکس این تعمیم کلامی بود که خمینی اصل ولایت نبوی که اصلی مختص پیامبر اسلام بود و لازمه انجام آن تجربه نبوی پیامبر بود و آنچنانکه مولانا علامه اقبال لاهوری در کتاب «بازسازی فکر دینی در اسلام» می‌گوید «معنای ولایت در دیسکورس پیامبر اسلام تکیه پیامبر بر شخصیت و اورتیه خودش جهت ارائه حجت و دلیل برای احکام وحی و قرآن بود.»

به همین دلیل آنچنانکه علامه اقبال می‌گوید ختم نبوت پیامبر اسلام، ختم ولایت پیامبر اسلام را ممکن ساخت و باز آنچنانکه علامه اقبال می‌گوید بعد از پیامبر اسلام هیچکس حق ندارد ادعای ولایت بر مسلمین بکند. خمینی با تدوین کتاب ولایت فقیه خود برای اولین با تعلیم کلامی فقیه حوزه به عنوان وصی پیامبر اسلام، اصل ولایت پیامبر را پس از ختم نبوت و ولایت پیامبر اسلام به جامعه حوزه فقه و فقهت و مرجعیت و روحانیت تعمیم داد و همین تعمیم اصل ولایت از شخصیت پیامبر اسلام به دایره حوزه فقه و فقهت و روحانیت و مرجعیت بود که اندیشه اسلام حکومتی حس البنا در دیسکورس خمینی دچار یک تحول کلامی فقهی شد و بنیانگذار یک فلسفه سیاسی شد که رژیم مطلقه فقهانی در طول ۳۵ سال گذشته یک نمونه بسیار کوچکی از مادیت عینی آن فلسفه سیاسی کلامی فقهی می‌باشد.

## د - اقبال و موضوع ولایت فقیه

بزرگ‌ترین انقلابی که علامه محمد اقبال لاهوری در اندیشه اسلامی بوجود آورد حیات دوباره علم کلام بود که مدت بیش از ۱۰۰۰ سال با غلبه فلسفه یونانی بر اندیشه مسلمانان، علم کلام در میان مسلمانان که با جدال دو نحل کلامی اشاعره و معتزله از اواخر قرن اول تکوین پیدا کرده بود، تعطیل شده بود و به این ترتیب بود که بیش از هزار سال مسلمان محروم از علم کلام بودند تا اینکه علامه محمد اقبال با تقریر کتاب «تجدید بنای فکر دینی در اسلام» خود علم کلام اسلامی را دوباره زنده کرد، چراکه از نظر علامه محمد اقبال تجدید بنای اسلام در گرو اجتهاد در اصول می‌باشد و اجتهاد در اصول اسلامی زمانی تحقق می‌یابد

که علم کلام اسلامی دوباره احیا شود و بدین خاطر بود که علامه محمد اقبال با احیای دوباره علم کلام اسلامی جهت اجتهاد در اصول اسلامی توانست اصل وحی را بازسازی کلامی کند، بطوریکه از نظر اقبال اصل وحی در قرآن در بستر حیات و تکامل معنی پیدا می‌کند و به صورت اصل هدفداری در حیات و تکامل تعریف می‌شود و به این دلیل است که از نظر اقبال حیات و تکامل در بستر اصل وحی دارای شعور می‌باشد. در این رابطه اقبال می‌گوید:

بازسازی فکر دینی - ترجمه مرحوم آرام - فصل روح فرهنگ و تمدن اسلامی - ص ۱۴۵ - س ۱ «کلمه وحی در قرآن نشان می‌دهد که قرآن وحی را خاصیتی از حیات می‌داند که شکل و خصوصیت وحی بر حسب مراحل مختلف تکامل حیات متفاوت می‌باشد گیاهی که به آزادی در مکان رشد می‌کند، جانوری که برای سازگار شدن با محیط تازه دارای عضو تازه‌هایی می‌شود و انسانی که از اعماق درونی حیات روشنی تازه‌هایی دریافت می‌کند، همه نماینده حالات مختلف وحی هستند که بنا بر ضرورت‌های ظرف پذیرای وحی می‌شوند. وحی در مرحله کودکی بشریت چیزی آشکار می‌کند که من آن را خودآگاهی پیغمبرانه می‌نامم ولی با تولد عقل استقرانی و عقل نقادی در بشر پروسه حیات در نتیجه نمو آن اشکالی از خودآگاهی را که نیروی روانی در مرحله قدیم‌تر تکامل بشری به آن صورت جریان داشت متوقف می‌سازد.»

و در همین رابطه است که اقبال معتقد است که حیات در پروسه تکامل خود در کانتکس هدفداری وحی در انسان به مرحله‌ای رسید که عقل برهان استقرانی متولد گردید و همین تولد عقل استقرانی در انسان باعث گردید تا غریزه در انسان تعطیل بشود. مهم‌ترین اصلی که اقبال در عرصه تبیین جدید خود از وحی در کتاب «بازسازی فکر دینی» برای اولین بار در تاریخ اسلام مطرح کرد، اصل خاتمیت نبوت پیامبر اسلام است که در قرآن برای یک بار در آیه ۴۰ سوره احزاب مطرح شده است.

«مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا - محمد پدر هیچکدام از مردان شما نمی‌باشد او رسول خدا و خاتم النبیین می‌باشد خداوند به همه چیز دانا می‌باشد.»

علامه محمد اقبال اولین متفکر و اندیشمندانی بود که در تاریخ اسلام در چارچوب علم کلام خاتمیت پیامبر اسلام را به صورت تبیینی و تحلیلی مطرح کرد. تا قبل از اقبال موضوع خاتمیت پیامبر اسلام به صورت یک موضوع تعبدی در میان اندیشمندان و متفکران جهان اسلام مطرح بود و هیچ متفکری از آغاز تاریخ اسلام تا اقبال حتی غزالی و مولوی و ابن خلدون به خود اجازه نداده بودند تا با این موضوع سترگ و فریه حداقل برخورد تبیینی و تحلیلی داشته باشند. البته بعد از اقبال هم اگر به تاسی از اقبال متفکرینی در داخل و خارج در این رابطه قلمی زده‌اند همگی در کانتکسی غیر از کانتکس علامه اقبال لاهوری بوده است چرا که اقبال در کانتکس علم کلام و اصول به مساله خاتمیت پیامبر اسلام نگاه



کرده نه آنچنانکه شیخ مرتضی مطهری از کانال فقه و اجتهاد و شریعت به آن نگاه کرده است.

اقبال رمز و گوهر تجربه نبوی پیامبر اسلام را در اصل خاتمیت نبوت پیامبر اسلام می‌داند.

اقبال بستر خاتمیت نبوت پیامبر اسلام را در بلوغ انسانیت و تولد عقل استقرائی در انسان می‌داند. از نظر اقبال پیامبر اسلام بین دو دنیای جدید و قدیم قرار داشت، از یک طرف صورت وحی و قرآنی بود که پیامبر اسلام با تکیه بر آن تلاش می‌کرد تا به تحول جامعه بشر بپردازد، از طرف دیگر محتوای وحی پیامبر اسلام بود.

اقبال به لحاظ مبدا و قالب وحی مبدا و وحی پیامبر اسلام را غریزه می‌داند.

از نظر اقبال دوران غریزه متعلق به دوران قدیم بشر است اما به لحاظ محتوای وحی و قرآن پیامبر اسلام، اقبال محتوای قرآن و وحی پیامبر اسلام را عقلانیت می‌داند که مربوط به دوران جدید بشریت است، به عبارت دیگر اقبال معتقد است که رشد بشریت بستر ساز خاتمیت نبوت در دوران پیامبر اسلام شده است. در همین رابطه است که اقبال می‌گوید «این کمال نبوت بود که در عصر پیامبر اسلام دریافت که باید خود را قطع و ختم بکند» و لذا در این رابطه است که اقبال می‌گوید «ما مسلمانان به دلیل ختم نبوت آزادترین مردم جهان هستیم، زیرا که با ختم نبوت دست خرد بشریت بر همه مقولات قابل اندیشیدن باز شده است» بنابراین از نظر اقبال چرائی ختم نبوت پیامبر اسلام بر می‌گردد به انتقال بشریت از مرحله غریزه به مرحله عقل استقرائی.

بازسازی فکر دینی در اسلام - ترجمه مرحوم آرام - فصل روح فرهنگ و تمدن اسلامی - ص ۱۴۵ - س ۲۲ «پیامبر اسلام میان جهان قدیم و جهان جدید ایستاده است تا آنجا که به منبع وحی او مربوط می‌شود پیامبر اسلام به جهان قدیم تعلق دارد و از آنجا که پای محتوا و روح وحی او به میان می‌آید پیامبر اسلام متعلق به جهان جدید است. پروسه حیات در وحی پیامبر اسلام منابع دیگری از معرفت و عقلانیت کشف می‌کند که من نامش را ظهور و ولادت عقل برهانی استقرائی می‌گذارم و همین تولد عقل برهانی استقرائی بشر در دوران پیامبر اسلام بود که ضرورت پایان یافتن رسالت و نبوت فراهم کرد و این خود مستلزم دریافت هوشمندانه این امر است که حیات نمی‌تواند پیوسته در مرحله کودکی و رهبری شدن از خارج توسط وحی و نبوت باقی بماند. الغای کاهنی و سلطنت میراثی در اسلام توجه دائمی به عقل و تجربه در قرآن و اهمیتی که قرآن به طبیعت و تاریخ به عنوان منابع معرفت بشری می‌دهد همه سیمایهای مختلف اندیشه واحد ختم نبوت پیامبر اسلام می‌باشد، ولی ختم نبوت پیامبر اسلام به معنای آن نیست که تجربه عرفانی که از لحاظ کیفیت تفاوتی با تجربه پیامبران ندارد و توسط انسان‌ها امکان پذیر می‌باشد منقطع شده باشد.»

اقبال موضوع ختم نبوت پیامبر اسلام را تنها محدود به نبوت پیامبر اسلام نمی‌کند بلکه در کنار آن و مهم‌تر از آن معتقد است که با ختم نبوت پیامبر اسلام ختم ولایت پیامبر اسلام هم تحقق پیدا کرد و بعد از پیامبر اسلام از نظر اقبال هیچکس حق ندارد با تکیه بر امر ولایت سخن و تجربه شخصی خودش را برای مردم تکلیف کند.

بازسازی فکر دینی در اسلام - ترجمه مرحوم احمد آرام - فصل روح فرهنگ و تمدن اسلامی - ص ۱۴۶ - س ۱۶ «اندیشه خاتمیت نبوت پیامبر اسلام را نباید به این معنی گرفت که سرنوشت نهائی حیات جانشین کامل عقل به جای غریزه است، چنین چیزی نه ممکن است و نه مطلوب. ارزش عقلانی ختم نبوت در این است که بشریت توسط ختم نبوت در برابر تجربه دیگران وضع مستقل نقادانه پیدا می‌کند و این امر با تولد عقل استقرائی و ختم نبوت حاصل می‌شود که از بعد از پیامبر اسلام حجیت و اعتبار ادعای اشخاص به پیوستگی با فوق طبیعت داشتن در تاریخ بشری به پایان رسیده است.»

بنابراین از نظر اقبال مهم‌تر از ختم نبوت پیامبر اسلام که توسط تولد عقل استقرائی بشر حاصل شد، ختم ولایت پیامبر اسلام می‌باشد چراکه از نظر اقبال از مشخصه پیامبران ابراهیمی و از جمله پیامبر اسلام این بود که در هنگام دعوت اجتماعی خود و تبلیغ وحی نبوی و اعلام تجربه‌های باطنی خود در قالب وحی آن‌ها با تکیه بر شخصیت شخص خودشان تجربه خود را بر مردم تکلیف می‌کردند، لذا در این رابطه است که اقبال می‌گوید «با اعلام ختم نبوت پیامبر اسلام، حجیت و اعتبار ادعای اشخاص به پیوستگی با فوق طبیعت در تاریخ بشری به پایان رسیده است»، به عبارت دیگر از نظر اقبال از بعد از اعلام ختم نبوت دیگر کسی حق ندارد برای ارائه دلیل به مردم ادعای اتصال به آسمان یا انتقال ولایت پیامبر به خود بکند. با اعلام ختم نبوت همه مردم و همه مسلمانان زمینی برابر شده‌اند و همه موظفند در کانتکس عقلانیت استقرائی با هم برخورد کنند نه اینکه کسی بگوید «من ولی الامر مسلمین هستم» یا اینکه «حکم من از آسمان بر من تنفیذ شده» یا اینکه «آنچه من می‌اندیشم برای مردم تکلیف می‌شود» اصلاً و ابداً از این خیرها نیست. با ختم نبوت بین روحانی و جسمانی و بین امام و ماموم فاصله‌ها برداشته شد و دیگر هیچکس حق ندارد به مردم بگوید «ای مردم حرف و اندیشه من برای شما تکلیف است» و به این ترتیب بود که اقبال ختم ولایت پیامبر اسلام را مهم‌تر از ختم نبوت پیامبر می‌داند. اقبال گرچه با تکیه بر تولد عقل استقرائی در بشر ختم نبوت و ختم ولایت پیامبر اسلام را اعلام می‌کند اما با همه این احوال معتقد به ختم شریعت پیامبر اسلام نیست، لذا در کانتکس اصل اجتهاد در اصول، معتقد به دینامیزم مکتب اسلام بعد از پیامبر اسلام می‌باشد. ▶

ادامه دارد

# در آتش و خون

منابع فسیلی و هم بازار فروش اسلحه و کالاهای اقتصادی بوده است و به همین دلیل هم جنگ‌های امپریالیستی پیوسته از این منطقه شروع می‌شده است.

به عبارت دیگر در هر زمانی که نظام بین‌المللی آستن تحول جدیدی می‌شده، منطقه خاورمیانه به عنوان شاخص و میزان الحراره بحران زایمان انتقال نظم بین‌المللی بوده است و باز به همین دلیل بود که از بعد از فروپاشی بلوک شرق و امپراطوری شوروی - در اواخر قرن بیستم - و حاکمیت تک سوار امپریالیسم آمریکا بر نظام بین‌الملل، این نظام تک قطبی در جهان رقابتی سرمایه‌داری با تولد غول‌های اقتصادی مثل چین، هند، برزیل، روسیه، آفریقای جنوبی، اروپا، ژاپن و... از منطقه خاورمیانه به چالش کشیده شد که جنگ‌های خلیج فارس و اشغال افغانستان و عراق در پایان قرن بیستم و آغاز قرن بیست و یکم در این رابطه قابل تعریف و تفسیر می‌باشد و در همین رابطه گرچه تنورسین‌های امپریالیستی، امثال هانتینگتون و فوکویاما توسط تئوری جنگ تمدن‌ها و تئوری پایان تاریخ می‌کشیدند حاکمیت نظم تک قطبی نظم بین‌المللی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا را تثبیت شده اعلام کنند و مانند عبدالکریم سروش در ایران، لیبرال سرمایه‌داری را به عنوان پایان اندیشه بشر و پایان تاریخ به عقلانیت مدرن تلقین کنند، با همه این احوال از مرحله انفجار برج‌های دو قلو نیویورک - که سنبل نظام جهان سرمایه‌داری در قرن نوزدهم و قرن بیستم بود - در ۱۱ سپتامبر توسط القاعده، منطقه خاورمیانه وارد فاز جدیدی از بحران تاریخی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خود شد که این بحران با تجاوز امپریالیسم جهانی و ناتو به سرکردگی امپریالیسم آمریکا به افغانستان و سپس

از سال ۱۹۱۶ که در کوران جنگ بین‌الملل اول - به موازات شکست متحدین و امپراطوری عثمانی - جهان در آستانه تقسیم بازتقسیم جدید قرار گرفت، طبق سنوات گذشته این تقسیم باز تقسیم جهان بین قدرت‌های امپریالیستی از منطقه خاورمیانه آغاز شد. اما از آنجائیکه بخش اعظم منطقه خاورمیانه جزء تیول امپراطوری شکست خورده عثمانی بود، در اولین قدم در سال ۱۹۱۶ قرارداد سایکس - پیکو میان فرانسه و بریتانیا و با موافقت روس‌ها جهت تکه تکه کردن بخش خاورمیانه امپراطوری شکست خورده عثمانی منعقد شد که بر مبنای آن کشورهای منطقه خاورمیانه به صورت موزائیکی که آستن بحران‌های مرزی و جغرافیایی و اقلیمی و مذهبی بودند، متولد شدند. البته در همین زمان کمال آتاتورک که با حمایت انگلیس‌ها - مانند رضاخان خودمان - در ترکیه قدرت را به دست گرفته بود با اعلام پایان خلافت عثمانی مهر تأیید بر پای قرارداد سایکس - پیکو زد و بدین ترتیب بود که کشورهای موزائیکی فعلی منطقه خاورمیانه تکوین پیدا کردند.

تضادهای بالقوه‌ای که از همان بدو تولد کشورهای منطقه خاورمیانه آستن آن‌ها بود، عبارت بودند از:

- ۱ - تضاد خلق فلسطین و رژیم اشغالگر و متجاوز اسرائیل.
- ۲ - تضاد اعراب و اسرائیل.
- ۳ - تضاد بین اقلیت‌های قومی تکه تکه شده (مثل اکراد که به چهار قسمت اکراد ترکی، عراقی، ایرانی و سوری تقسیم شده بودند) با اکثریت‌های قومی دیگر در این کشورها.
- ۴ - تضاد مذهبی بین اقلیت و اکثریت‌های مذهبی در این منطقه، مثل تضاد شیعه و سنی و غیره.

علی‌الیه به این ترتیب بود که خاورمیانه جدید از همان آغاز به صورت یک مجموعه بحرانی و تضادمند متولد شد و اکنون که ۱۰۰ سال از عمر خاورمیانه جدید می‌گذرد این منطقه به عنوان حساس‌ترین نقطه ژئوپلیتیکی و ژئواستراتژیکی و اقتصادی دایما در تب این تضادها می‌سوزد.

برای فهم جایگاه اقتصادی و سیاسی خاورمیانه تنها کافی است که بدانیم که همیشه در طول قرون و اعصار، خاورمیانه مرکز ثقلی بوده است که نظام بین‌المللی بر پایه موقعیت قدرت‌های جهانی در سلطه بر این منطقه تعیین می‌شده است و هر زمانی که تراز قدرت‌های جهانی تعویض یا تغییر می‌کرده، موضوع تقسیم باز تقسیم جغرافیای جهانی توسط قدرت‌های مسلط بین‌المللی از خاورمیانه آغاز می‌شده و لذا در همین رابطه در طول ۱۵۰ سال که از تولد امپریالیسم اقتصادی بر جهان می‌گذرد، خاورمیانه برای قدرت‌های امپریالیستی هم مخزن

به عراق به نقطه اوج خود رسید. چراکه سقوط طالبان و حزب بعث عراق به موازات تکوین هلال شیعه دولتی از مدیترانه تا آسیای جنوب شرقی تحت هژمونی رژیم مطلقه فقهانی ایران، آرایش تضادهای منطقه خاورمیانه را بر هم زد.

گرچه در طول ۱۰۰ سال گذشته با اشغال کشور فلسطین توسط رژیم اشغالگر اسرائیل تضاد خلق فلسطین با صهیونیسم بین‌الملل و رژیم اشغالگر اسرائیل تضاد غالب منطقه خاورمیانه بوده است، اما به موازات تکوین القاعده و تدوین تئوری جنگ تمدن‌های هانتینگتون برای مدتی تضاد هلال - صلیب جایگزین تضاد خلق فلسطین با صهیونیسم بین‌الملل یا رژیم متجاوز و اشغالگر اسرائیل شد و در این رابطه بود که در همان شب یازدهم سپتامبر با انفجار برج‌های دو قلوی نیویورک، جرج بوش پسر رئیس‌جمهور آمریکا رسماً اعلام کرد که جنگ صلیبی که همان جنگ مذهبی هلال - صلیب می‌باشد آغاز شد و از بعد از این تحول بود که شبکه القاعده که یک شبکه جهانی بود در چارچوب تضاد غالب هلال - صلیب نبرد جهانی خود را با امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا از سر گرفت.

البته شیوه مبارزه این شبکه جنگ نامنظم همراه با ترور و خشونت بود و در کادر این جنگ مذهبی هلال - صلیب بود که القاعده می‌کوشید تا تضادهای دیگر منطقه اعم از تضاد خلق فلسطین با صهیونیسم بین‌الملل و رژیم متجاوز و اشغالگر اسرائیل یا تضاد شیعه و سنی را حل کند که این امر باعث شد تا مدت بیش از ۲۰ سال تقریباً القاعده هژمونی این تضاد هلال - صلیب را در جنگ با آمریکا و کشورهای قدرتمند اروپائی در دست گیرد که حاصل این جنگ و غلبه تضاد هلال - صلیب در منطقه خاورمیانه باعث تکوین چهار جریان اسلام حکومتی شد که عبارتند از:

۱ - اسلام حکومتی اخوان المسلمین که اکنون در ترکیه حاکم می‌باشد.

۲ - اسلام حکومتی قشری‌گرا و خشونت طلب القاعده که اسلام داعش در چارچوب آن تعریف می‌شود.

۳ - اسلام حکومتی خانواده سعودی در عربستان.

۴ - اسلام حکومتی رژیم مطلقه فقهانی ایران.

لذا به این ترتیب بود که با غلبه تضاد آنتاگونیستی صلیب - هلال در منطقه خاورمیانه در هیرارشی و آرایش تضادها، تضاد خلق فلسطین با رژیم اشغالگر اسرائیل در رتبه دوم قرار گیرد و همین امر باعث گردید تا ضربه پذیری جنبش خلق فلسطین بیشتر شود. البته حاکمیت تضاد هلال - صلیب تحت هژمونی القاعده به موازات تکوین و اعتلای جنبش دموکراسی طلبانه بهار عربی دچار تحول جدید گردید، چراکه مهم‌ترین دستاورد جنبش دموکراسی طلبانه بهار عربی عمده کردن تضاد خلق با


حاکمیت‌های مستبد منطقه‌ای بود که با نفوذ و دخالت امپریالیست جهانی به سرکردگی امپریالیست آمریکا در جنبش بهار عربی، اعم از لیبی و یمن و بحرین و بعداً مصر و سوریه این جنبش تغییر ماهیت داد و رفته رفته تضاد شیعه و سنی جایگزین تضاد خلق و نظام توتالیتر کشوری شد.

به هر حال آنچه باید در باب فونکسیون جنبش بهار عربی مطرح کنیم اینکه، انحراف و رکود جنبش بهار عربی باعث جایگزینی تضاد شیعه و سنی به جای خلق‌های عرب با نظام توتالیتر حاکم بر خود شد که این امر باعث گردید تا القاعده که هژمونی‌اش در چارچوب تضاد هلال - صلیب بود، تسلیم جریان جدیدی تحت عنوان دولت اسلامی عراق و شام یا همان داعش بشود که این جریان گرچه در سال ۲۰۰۶ پس از کشته شدن ابومصعب الزرقاوی به دست نیروهای اشغالگر امپریالیسم آمریکا با اتحاد گروه‌های توحید و جهاد تحت رهبری ابو عمر البغدادی زیر چتر هژمونی القاعده و با همکاری القاعده در عراق تکوین پیدا کرده بودند و تا زمان قتل ابو عمر البغدادی در ۲۰۱۰/۴/۱۹ به دست نیروهای اشغالگر امپریالیست آمریکا معتقد به حل تضاد شیعه و سنی در کادر تضاد هلال - صلیب القاعده بود. با جانشینی ابراهیم علی البدری یا همان ابوبکر البغدادی داعش با عمده کردن تضاد شیعه و سنی و پیوند استراتژیک قائل شدن بین عراق و شام علاوه بر اینکه بنیانگزار داعش گردید به علت همان عمده کردن تضاد شیعه و سنی از رهبری القاعده خارج شد و بدین ترتیب بود که با جبهه النصره وابسته به القاعده و ارتش حر سوریه وارد جنگ داخلی شد. بنابراین تفاوت جریان سرطانی داعش با شبکه القاعده عبارتند از:

الف - تغییر تضاد منطقه خاورمیانه از صورت هلال - صلیب توسط جنگ با جهان متروپل به رهبری آمریکا به تضاد شیعه و سنی توسط منهدم هلال شیعه حکومتی تحت هژمونی رژیم مطلقه فقهانی ایران.

ب - منطقه‌ای کردن جنگ شیعه و سنی توسط داعش به جای جنگ‌های فرامنطقه‌ای القاعده با دولت‌های متروپل طرفدار صلیب.

ج - برداشتن مرزهای سایکس - پیکو بین کشورهای مسلمان در منطقه خاورمیانه و تکوین کشور واحد همراه با نظام خلیفه‌گری عصر عثمانی از نظر داعش به جای استراتژی مرحله‌ای القاعده توسط تکوین دولت‌های اسلامی یا امارات اسلامی در کشورهای مسلمان.

لذا به این ترتیب بود که از سال ۲۰۱۳ با رهبری ابراهیم علی البدری یا ابوبکر البغدادی داعش از بیعت با القاعده سرباز زد و رسماً در برابر القاعده اعلام استقلال کرد و در تاریخ ۲۰۱۳/۴/۹ ابوبکر البغدادی رهبر داعش در پیامی صوتی ادغام جبهه النصره و دولت اسلامی عراق به داعش اعلام کرد و به این ترتیب ۲۰۱۳/۴/۹ روز تکوین داعش تحت رهبری ابوبکر البغدادی می‌باشد و از این تاریخ بود که داعش با 

گروه جبهه النصره لاهل الشام که نماینده ایمن الظواهری بود وارد جنگ شد. عواملی که باعث شد تا در عرض کمتر از دو سال داعش دارای رشد سرطانی در سطح منطقه خاورمیانه از صحرای سینا تا نوار غزه و لبنان و سوریه و عراق گرفته تا اندونزی بشود عبارتند از:

۱ - پیوند دادن جنگ داخلی عراق جهت تکوین و سازماندهی و کسب تجهیزات لجستیکی با جنگ داخلی سوریه، به همین دلیل بود که با مرگ ابو عمر البغدادی در سال ۲۰۱۰ و جایگزینی ابوبکر البغدادی و تغییر استراتژی دولت اسلامی عراق ابو عمر البغدادی به دولت اسلامی عراق و شام یا داعش ابوبکر البغدادی داعش به صورت نجومی دچار تحول شد، چراکه داعش در سوریه هم توانست از کمک‌های نظامی کشورهای متروپل بهره مند شود و هم از دلارهای نفتی کشورهای مرتجع منطقه اعم از عربستان و قطر و کویت نصیب برد و هم توانست از بستر عینی ضد شیعه استان‌های سنی نشین سوریه سر باز گیری نماید.

۲ - عامل دوم رشد سرطانی داعش پیوند تشکیلاتی با گروه‌های حزب بعث و ارتش منحل شده صدام و گروه‌های اپوزیسیون مذهبی و اجتماعی است که این گروه‌ها عبارتند از:

الف - گروه نقشبندی به رهبری عزت ابراهیم الدوری معاون صدام حسین که شامل افسران اطلاعاتی و نظامی سنی مذهب زمان صدام حسین می‌باشند.

ب - جیش الراشدین که گرچه به لحاظ کمی و کیفی به گروه نقشبندی نمی‌رسند ولی این گروه باز مانند گروه نقشبندی شامل همان نظامیان سنی مذهب ارتش صدام در رمادی شمال بغداد می‌باشند.

ج - جبهه اسلامی مقاومت عراق که شامل سنی‌های معتقد به رویکرد اخوان المسلمین هستند.

د - روسای قبائل و عشایر سنی مذهب در استان‌های الانبار و صلاح الدین و نینوا.

به همین دلیل است که داعش در حمله دهم ژوئن خود توانست در کمتر از دو روز سه استان سنی نشین عراق را بدون کوچکترین مقاومتی از جانب ارتش عراق تسخیر کند و توسط این حرکت علاوه بر میلیاردها دلار موجودی در بانکهای این سه استان و به خصوص بانکهای موصل و تسخیر موصل دومین شهر بزرگ عراق پس از بغداد با جمعیت دو میلیون نفر و مصادره تمامی تجهیزات و سلاحهای ارتش عراق در این سه استان که نزدیک به یک سوم کل تجهیزات ارتش عراق می‌باشد توانست بیش از ۱۹ هزار نفر از پرسنل ارتش عراق در این سه استان جذب خود بکند و تا ۲۰۰ کیلومتری بغداد پیشروی کند و اما پاشنه آشیل و آنچه که باعث زمینگیر شدن و نابودی داعش در آینده می‌شود عبارتند از:

۱ - پلاتفرم و برنامه سیاسی و اجتماعی و اقتصادی داعش است که پس از تسخیر موصل توسط سخنگوی داعش ابومحمد العدنانی در نوار صوتی تحت عنوان وعده الهی با اعلام تشکیل و برقراری خلافت اسلامی مطرح شد، محورهای این پلاتفرم عبارت بودند از:

الف - نفی مرزهای کشورهای اسلامی خاورمیانه و بازگشت به قبل از پیمان سایکس - پیکو و سال ۱۹۱۶ و دوران خلافت عثمانی همراه با تعیین ابراهیم علی البدری یا ابوبکر البغدادی به عنوان خلیفه مسلمین که این بند از پلاتفرم داعش باعث گردید تا یک صف واحد از دشمنان داعش از امپریالیسم آمریکا تا بارزانی منطقه کردستان عراق و ترکیه و عربستان و کویت و قطر تا هلال شیعه تحت هژمونی رژیم مطلقه فقهاتی که شامل لبنان و سوریه و عراق و ایران تکوین پیدا کند.

ب - بند دوم این پلاتفرم در خصوص تخریب تمامی بارگاه‌های مذهبی که به صورت مشخص تکیه بر تخریب قبور ائمه شیعه می‌باشد.

این بند از پلاتفرم گرچه در کادر تضاد شیعه و سنی قابل تفسیر و توجیه بود اما در عمل باعث صف بندی با شیعیان منطقه که شامل ۶۰٪ جمعیت عراق گرفته تا ۴۰٪ جمعیت سوریه و ۳۰٪ جمعیت لبنان و ۶۰٪ جمعیت بحرین و ۹۰٪ جمعیت ایران می‌شود که البته نخستین فونکسیون این صف بندی تثبیت هژمونی رژیم مطلقه فقهاتی ایران بر هلال شیعی می‌باشد. همان امری که این رژیم در طول ۳۵ سال حاکمیت خود دنبال می‌کرده است، چراکه رژیم مطلقه فقهاتی تنها در کادر تضاد شیعه و سنی است که می‌تواند در منطقه و جهان دارای دیپلماسی فعالی بشود و رهبری خود را بر هلال شیعه تثبیت کند لذا در همین راستا بود که پس از اعلام این پلاتفرم از طرف ابومحمد العدنانی سخنگوی داعش تمامی مراجع طرفدار شیعه حکومتی از سیستانی در عراق و نجف گرفته تا مکارم شیرازی و نوری همدانی در قم، فرمان جهاد بر علیه داعش دادند.

قابل توجه است که این مراجع و روحانیت در طول بیش از صد سال اشغال فلسطین توسط اسرائیل و بیش از ۲۰ سال اشغال کشورهای مسلمان توسط امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا یک فتوای فقهی برای جهاد شیعیان ندادند اما همین که داعش سه استان صلاح الدین و نینوا و الانبار همراه با شهر موصل را تسخیر کرد و پلاتفرم ضد شیعی خود را اعلام کرد، فتوای جهاد آقایان پشت سر هم مثل نقل و نبات صادر شد که خود این دلالت بر تلاش جهت ایجاد صف بندی بین شیعه و سنی می‌کند که بستر ساز دومین عامل شکست و رکود جریان ارتجاعی داعش می‌کند، چرا که داعش با این پلاتفرم و برنامه هم توانست یک صف بندی بزرگ از اسلام حکومتی در چهار شکل خود در برابر خود ایجاد کند و هم القاعده را به عنوان دشمن در برابر خود قرار دهد و هم یک صف بندی مردمی در بین پیروان شیعه در کشورهای منطقه در برابر خود ایجاد کرد. ماحصل آنچه گفته شد اینک:





۱ - در سال ۱۹۱۶ در کوران جنگ بین‌الملل اول طبق قرارداد سایکس - پیکو که بین فرانسه و بریتانیا و موافقت روسیه منعقد گردید با تقسیم جغرافیای امپراطوری شکست خورده عثمانی کشورهای جدید خاورمیانه به همراه مرزهای فعلی متولد گردید.

۲ - در ترکیه جدید که در همین سال متولد شد کمال آتاتورک مانند رضاخان ایران با حمایت دولت وقت انگلیس حاکم شد و پس از کسب قدرت، کمال آتاتورک رسماً اعلام کرد که جهت بسترسازی مدرنیته خلافت عثمانی پایان می‌یابد لذا بدین ترتیب بود که امپراطوری عثمانی برای همیشه از صفحه تاریخ و جغرافیا نابود گردید.

۳ - تکوین کشور اسرائیل در قلب کشور فلسطین به همراه تعیین ناعادلانه مرزها از طرف سه کشور متروپل فوق باعث گردید که از همان آغاز تقسیم و تعیین مرزها و کشورها منطقه خاورمیانه آستان بحران‌ها و تضادهای قومی و مذهبی و ملی شوند، به همین دلیل در صد سالی که از عمر خاورمیانه جدید می‌گذرد، خاورمیانه پیوسته آستان حوادث و جنگ بوده است.

۴ - در طول صد سال گذشته پروسه جنگ و تضاد منطقه خاورمیانه دارای سه فرایند مختلف بوده است:

الف - فرایند اول جنگ‌های رهایی‌بخش و ضد استعماری این کشورها.  
ب - فرایند دوم بعد از انحلال شوروی و بلوک شرق و یازدهم سپتامبر.  
ج - فرایند سوم بهار عربی و بعد از آن تا این تاریخ.

۵ - در فرایند اول تضاد خلق و امپریالیسم تضاد عمده منطقه خاورمیانه بود که این تضاد خلق و امپریالیسم بر حسب قدرت استعمارگر در مناطق و کشورهای مختلف خاورمیانه شکل متفاوتی داشته است، بطوریکه در کشورهای اشغال شده فلسطین و اعراب درگیر با کشور اشغالگر اسرائیل مثل مصر و سوریه و اردن شکل تضاد خلق و اسرائیل جایگزین خلق و امپریالیسم شد. در کشورهای شمال افریقا اعم از تونس، مراکش، لیبی و الجزایر تضاد خلق و امپریالیسم به صورت تضاد با کشورهای متروپل اشغالگر این کشورها بود، مثلاً در تونس و مراکش و الجزایر تضاد خلق با امپریالیسم فرانسه، در لیبی با ایتالیا، در ایران و ترکیه تضاد خلق با انگلیس یا بریتانیا بود.

۶ - در فرایند دوم تضاد هلال - صلیب از طرف جریان القاعده به عنوان تضاد غالب در آمد که در کادر تضاد هلال - صلیب جریان ارتجاعی القاعده تلاش می‌کرد تا به صورت جنگ نامنظم و ترور و خشونت به جنگ با کشورهای متروپل مسیحی که در راس آن‌ها آمریکا بود بپردازد. البته خود امپریالیسم آمریکا هم توسط تئوری هانتینگتون تلاش می‌کرد آنچنانکه جرج بوش پسر در شب انفجار برج‌های دوقلوی نیویورک اعلام کرد جنگ صلیبی را جایگزین جنگ ضد استعماری یا

ضد استعماری منطقه بکند و تئوری جنگ تمدن‌های هانتینگتون هم بر پایه همین تضاد هلال - صلیب تکوین پیدا کرده بود، چرا که از نظر هانتینگتون رشد جمعیت در بین مسلمانان باعث غلبه کمی مسلمانان بر مسیحی‌ها می‌شود که این امر در تحلیل نهایی بسترساز جنگ هلال و صلیب یا به زبان هانتینگتون جنگ تمدن‌های مسلمان و غرب می‌شود.

۷ - تنها دستاورد فرایند دوم، اولاً تجاوز و اشغال افغانستان و عراق توسط امپریالیسم آمریکا بود، ثانیاً تکوین هلال شیعه از لبنان و سوریه و عراق و ایران تحت هژمونی رژیم مطلقه فقهاتی بود، ثالثاً فرعی شدن تضاد خلق فلسطین با صهیونیسم اشغالگر منطقه بود.

۸ - در فرایند سوم هر چند جنبش بهار عربی در سرآغاز شروع خود (که صورت مستقلانه از دخالت امپریالیسم جهانی داشت) و از ماهیت مترقی برخوردار بود، به علت اینکه ماهیت اولیه این جنبش دموکراسی طلبانه بود این امر باعث شد تا برای مدتی تضاد خلق با استبداد جایگزین تضاد صلیب و هلال قبلی القاعده در منطقه خاورمیانه بشود و بدین ترتیب بود که انقلاب دموکراسی طلبانه خلق عرب با سقوط بن علی در تونس و مبارک در مصر به پیروزی برسد.

۹ - جنبش بهار عربی در فاز دوم حرکت خود در لیبی و یمن و سوریه به علت آنتاگونیست شدن و دخالت و تجاوز امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا تغییر ماهیت داد که در نهایت باعث گردید تا در سوریه تضاد شیعه - سنی جایگزین خلق - استبداد و هلال - صلیب بشود، به این ترتیب بود که جنبش بهار عربی در سوریه دچار شکست و رکود کامل شد و وارد ارتجاعی‌ترین فاز خود گردید.

۱۰ - نخستین مولود فاز ارتجاعی جنبش بهار عربی در سوریه تولد جریان داعش یا همان دولت اسلام عراق شام است که به صورت یک جریان ارتجاعی و ضد شیعه تکوین پیدا کرد.

۱۱ - به لحاظ نصب شناسی پروسه تکوین جریان ارتجاعی داعش بر می‌گردد به اشغال عراق توسط امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا و مقاومت مسلحانه جریان‌های داخلی بر علیه این تجاوز اشغالگرانه و تشکیل گروه‌های جهادی در سال ۲۰۰۴ توسط ابومصعب الزرقاوی که پس از کشته شدن ابومصعب الزرقاوی توسط نیروهای متجاوز و اشغالگر امپریالیسم آمریکا در ۱۵ اکتبر ۲۰۰۶ این گروه‌های مسلح، در نشستی با اعلام دولت اسلامی عراق، ابوعمر البغدادی را به عنوان رهبر خود برگزیدند و به علت اینکه ابوعمر البغدادی در سال ۲۰۱۰ توسط نیروهای اشغالگر امپریالیسم آمریکا کشته شد در ۲۰۱۰/۴/۱۹ جریان دولت اسلامی عراق طی نشستی ابراهیم علی البدری تحت نام مستعار ابوبکر البغدادی به رهبری خود انتخاب کردند.

۱۲ - با جانشینی ابوبکر البغدادی به جای ابوعمر البغدادی وضعیت

تاکتیکی و استراتژی دولت اسلامی عراق دچار تحول کیفی شد.

۱۳ - تا قبل از ابوبکر البغدادی یعنی دوران ابومصعب الزرقاوی و دوران ابوعمر البغدادی جریان‌های تکوین دهنده دولت اسلامی عراق تحت هژمونی ایمن الظواهری مبارزه می‌کردند.

۱۴ - در دوران زرقاوی و ابوعمر البغدادی آنها به تاسی از القاعده تضاد غالب منطقه همان تضاد هلال - صلیب می‌دانستند و معتقد به اولویت جنگ با آمریکا و کشورهای متروپل اروپائی تجاوزگر بودند، همچنین معتقد به جنگ و مبارزه در محدوده کشور عراق بودند.

۱۵ - ایمن الظواهری و شبکه القاعده گروه جبهه النصره لاهل الشام را مسئول جنگ و مبارزه در سوریه یا همان شام سابق کرده بودند و گروه دولت اسلامی عراق تحت رهبری ابوعمر البغدادی را مسئول جنگ و مبارزه در عراق.

۱۶ - با انتخاب ابوبکر البغدادی در ژوئن ۲۰۱۳ ابوبکر البغدادی از بیعت با ایمن الظواهری و القاعده سر باز زد و ضمن اعلام استقلال دولت اسلامی عراق از القاعده در تاریخ ۲۰۱۳/۴/۹ او در پیامی صوتی ادغام جبهه النصره با دولت اسلامی عراق تحت عنوان دولت اسلامی عراق و شام یا داعش اعلام کرد و بدین ترتیب علاوه بر اینکه دامنه جنگ داخلی عراق را به جنگ داخلی سوریه کشانید با جبهه النصره که تحت رهبری ایمن الظواهری مانده بودند، در سوریه وارد جنگ شد.

۱۷ - ابوبکر البغدادی از سال ۲۰۱۳ پس از اعلام هویت و تکوین داعش تضاد شیعه و سنی را جایگزین تضاد هلال - صلیب القاعده کرد.

۱۸ - از آنجائیکه ابوبکر البغدادی نوک پیکان حرکت خودش را بر جنگ داخلی عراق و پیروزی در عراق گذاشته بود، کوشید که جهت تقویت جبهه داخلی در عراق با گروه‌های مختلف مسلح سنی که اکثراً بازمانده‌های ارتش منحله صدام حسین و حزب بعث بودند، وارد ائتلاف و پیوند جبهه‌ائی بشود؛ لذا در این رابطه بود که با گروه نقشبندی تحت رهبری عزت ابراهیم الدوری و گروه جیش الرشدین و گروه جبهه اسلامی مقاومت وابسته به اخوان المسلمین و روسای قبایل و عشایر سه استان الانبار و صلاح الدین و نینوا پیوند جبهه‌ائی برقرار کرد.

۱۹ - ابوبکر البغدادی با پیوند جنگ داخلی سوریه یا شام به جنگ داخلی عراق کوشید از سوریه در مرحله اول به عنوان پایگاه تدارکات و لجستیکی جهت تقویت نظامی و مالی و نیروی انسانی استفاده بکند.

۲۰ - به همین دلیل داعش در دهم ژوئن با حمله‌ائی حساب شده توانست بدون حداقل مقاومتی از طرف ارتش عراق سه استان الانبار و صلاح الدین و نینوا را تسخیر کند و با تسخیر شهر موصل دومین شهر بزرگ عراق بعد از بغداد با بیش از دو میلیون جمعیت علاوه بر اینکه توسط مصادره ذخائر بانک‌ها توانست بیش از دو میلیارد دلار ارز صاحب

بشود و نزدیک به یک سوم تجهیزات نظامی ارتش عراق را مصادره کند، ۱۲ هزار نفر از نیروهای ارتش عراق را جذب نیروهای نظامی خود کرد و لذا به این ترتیب بود که داعش توانست جنگ شیعه و سنی در منطقه را به صورت فراگیر مادیت بخشد.

۲۱ - از بعد از این حمله بود که جریان مقابل یعنی شیعیان حکومتی بیکار ننشسته و بدین ترتیب مراجع تقلید شیعه حکومتی از سیستمی تا مکارم شیرازی و نوری همدانی فتوای جهاد بر علیه داعش دادند، یعنی برای اولین بار شیعه حکومتی که تاکنون نه برای اسرائیل و نه برای تجاوز آمریکا و انگلیس فتوای جهاد نداده بود، بر علیه این جریان یک صف جهاد از نجف تا قم صادر کردند.


۲۲ - صدور فتوای جهاد تنها فونکسیون که داشت جایگزین شدن جنگ شیعه و سنی به جای جنگ داعش با رژیم مطلقه فقه‌ای ایران بود که داعش جهت منهزم کردن هلال شیعه بر آن تکیه می‌کند و به همین دلیل تنها برنده سرطان جریان داعش در این زمان در منطقه رژیم مطلقه فقه‌ای ایران می‌باشد.

۲۳ - رژیم مطلقه فقه‌ای ایران توسط سرطان داعش، اولاً توانست تضاد شیعه و سنی را جایگزین تضاد داعش با رژیم مطلقه فقه‌ای بکند، ثانیاً حضور فیزیکی و نظامی خود را مانند سوریه در عراق تثبیت کند، ثالثاً هژمونی و رهبری خود را بر هلال شیعه منطقه تثبیت کند.

۲۴ - پاشنه آشیل داعش در منطقه که موجودیت و هویت و حیات آینده داعش را به چالش می‌کشد پلاتفرم و برنامه نظری و عملی این جریان پس از حمله ده ژوئن و تسخیر موصل و سه استان الانبار و صلاح الدین و نینوا می‌باشد.

۲۵ - در این پلاتفرم و برنامه که ابومحمد العدنانی سخنگوی داعش در یک نوار صوتی تحت عنوان وعده الهی مطرح کرد: «تشکیل و برقراری خلافت اسلامی است که طبق گفته العدنانی، امیران و بزرگان و رهبران مجلس شورا تصمیم گرفتند تا ضمن اعلام خلافت اسلامی خلیفه دولت مسلمانان را نصب کرده و با ابوبکر البغدادی به عنوان خلیفه مسلمانان بیعت کنند.»

۲۶ - اعلام ابوبکر البغدادی به عنوان خلیفه مسلمین از طرف شورای داعش علاوه بر اینکه نبش قبر رژیم ارتجاعی امپراطوری عثمانی می‌باشد، در این زمان باعث ایجاد صف واحدی از مخالفین داعش از امپریالیسم آمریکا تا منطقه آزاد کردستان و بارزانی و رژیم‌های اسلام‌های سه گانه حکومتی اعم از عربستان سعودی و ترکیه و رژیم مطلقه فقه‌ای ایران شده است.

۲۷ - در این پلاتفرم ابومحمد العدنانی برنامه عملی داعش را شکستن صلیب‌های مسیحیان و تخریب مزارها و بارگاه‌ها، که پر واضح است که 



شکستن صلیب‌های مسیحیان همان تضاد هلال - صلیب القاعده می‌باشد که داعش با طرح آن در این برنامه خود، می‌خواهد به القاعده اعلام کند که تضاد هلال - صلیب هم برعکس آنچه که القاعده می‌گوید از جنگ با آمریکا و اروپا عبور نمی‌کند و فقط از کانال جنگ شیعه و سنی یا تضاد شیعه و سنی عبور می‌کند.

۲۸ - در خصوص تخریب مزارها و بارگاه‌ها اعلام این برنامه از طرف داعش به معنای جنگ با شیعه است که در نوک پیکان برنامه عملی داعش قرار دارد. صد البته که سردمداران داعش به جایگاه مزار و بارگاه‌های ائمه شیعه در بین مردم شیعه آگاه هستند و به خوبی می‌دانند که معنای این برنامه و این عمل چیزی جز تحریک احساسات مردم شیعه نخواهد داشت همان امری که بستر ساز تقویت پایگاه اجتماعی شیعه حکومتی جهت مبارزه با جریان داعش می‌شود، لذا به همین دلیل داعش با این برنامه عملی در کنار صف آرائی حکومت‌های منطقه یک صف آرائی مردمی از شیعیان و مسیحیان در برابر خود ایجاد کرده است که می‌تواند تیر خلاصی برای آینده حرکت داعش باشد.

۲۹ - در چنین شرایطی که تضاد شیعه و سنی توسط داعش و رژیم مطلقه فقهاتی تضاد عمده منطقه در آمده است، بزرگترین قتل این تضاد انحرافی در منطقه و جهان خلق فلسطین می‌باشد که باعث شده است که با عمده شدن تضاد شیعه و سنی، تضاد خلق فلسطین با صهیونیسم فراموشی سپرده شود.

۳۰ - در این زمان رژیم متجاوز و اشغالگر اسرائیل کوشید با حمله به غزه انتقام وحدت جناح دو گانه فلسطین نوار غزه و غرب رود اردن از نوار غزه بگیرد و بدین وسیله جهت برهم خوردن وحدت جناح‌های دو گانه دولت فلسطین بستر سازی بکند، چراکه حمله یک جانبه رژیم متجاوز و اشغالگر اسرائیل به نوار غزه قطعاً می‌تواند بستر ساز بر هم خوردن وحدت بین جناح‌های دوگانه نوار غزه و غرب رود اردن بشود.

۳۱ - هدف دومی که رژیم اشغالگر و متجاوز اسرائیل از حمله به غزه دنبال می‌کند حذف قدرت موشکی حماس است که از جانب رژیم مطلقه فقهاتی تغذیه می‌شود.

۳۲ - در چنین شرایطی بود که در روز ۱۲ ژوئن سه نوجوان اسرائیلی در کرانه باختری رود اردن ربوده می‌شوند که بعداً اجساد آن‌ها در روز دوشنبه ۹۲/۴/۱۶ یافت می‌شود و با اینکه حماس اعلام کرده بود که در این سناریوی از پیش تعیین شده دخالتی ندارد و همچنین افراد فوق در کرانه باختری رود اردن ربوده شده بودند و با اینکه بعد از آن جوان فلسطینی در این رابطه توسط رژیم متجاوز و اشغالگر اسرائیل ربوده شد و به شکل وحشیانه به قتل رسید، با همه این احوال رژیم اشغالگر و متجاوز اسرائیل به محض ربوده شدن سه اسرائیلی موضوع را به حماس و نوار غزه مربوط دانست و از همان زمان مردم غزه را به

جنگی ناخواسته دعوت کرد و از زمین و آسمان با بی رحمانه ترین شکل ممکن خلق فلسطین در نوار غزه را به آتش و خون می‌کشاند و تا این زمان صدها زن و کودک فلسطینی را به خاک و خون کشانیده است و شبانه روز با بی رحمانه ترین شکل ممکن مانند ۶۰ سال گذشته خانه‌های مردم فلسطین را بر سرشان ویران می‌کنند و زن و مرد فلسطینی را آواره می‌سازند و بیمارستان‌های غزه مملو از مجروحین و قبرستان غزه مملو از شهدای خلق فلسطین شده زن و مرد و پیر و جوان در آتش صهیونیست‌ها یا رژیم ضد بشر اسرائیل می‌سوزانند و می‌سازند و بدین ترتیب است که با استمرار این جنگ ناعادلانه رژیم متجاوز و اشغالگر اسرائیل می‌کوشد تا به دو هدف خود که از بین بردن توان موشکی حماس و فراهم کردن بستر جهت بر هم خوردن وحدت بین غزه و کرانه باختری است دست پیدا کند.

اگرچه ویرانی و کشت و کشتار مردم بی دفاع فلسطین توسط رژیم متجاوز اسرائیل که ژاندارم خانه زاد امپریالیسم در منطقه خاورمیانه می‌باشد نخستین ره آورد این جنگ ناعادلانه برای مردم فلسطین در نوار غزه می‌باشد، ولی آنچه که دستاورد مردم فلسطین از این جنگ ناعادلانه رژیم متجاوز اسرائیل می‌باشد عمده شدن دوباره تضاد خلق فلسطین با رژیم متجاوز اسرائیل است که با پایان یافتن بازی‌های جام جهانی شرایط بین‌المللی جهت تثبیت این دستاورد برای خلق فلسطین آماده می‌شود، ترمیم همان زخمی که ۲۰ سال است با عمده شدن تضاد هلال - صلیب و شیعه - سنی به فراموشی سپرده شده است. ▶

والسلام

وب سایت:

[www.nashr-mostazafin.com](http://www.nashr-mostazafin.com)

ایمیل آدرس تماس:

[Info@nashr-mostazafin.com](mailto:Info@nashr-mostazafin.com)

تلفن های تماس:

۰۰ ۳۲ ۴۸ ۶۱۱ ۰۳ ۰۸

۰۰۱ ۹۱۴ ۷۱۲ ۸۱ ۸۳

# ۲

## منظومه معرفتی پنج ساله نشر مستضعفین،

# در آینه منظومه معرفتی ۱۰ ساله شریعتی

# ۹ ۳۸ ساله آرمان مستضعفین

ششمین سال تولد نشر مستضعفین بر تمامی ره پویان راه سوسیالیسم، دموکراسی سوسیالیستی و انسان سوسیالیستی مبارک باد

۱ - نظریه تکیه بر غرب و فرهنگ غربی و مدرنیته در اشکال مختلف فرهنگی و اقتصادی و سیاسی جهت مقابله کردن با این سنت ستبر تاریخی مردم ایران می‌باشد. پیشقراولان این گفتمان میرزا ملکم خان و سیدحسن تقی زاده می‌باشند که تحت لوای انفجار بمب تقلید، معتقد به تقلید از غرب از فرق سر تا ناخن پا جهت انجام این مقصود بودند. البته در طول ۱۵۰ سال گذشته این دکترین تقلید از غرب به اشکال مختلفی از سیدحسن تقی زاده تا عبدالکریم سروش در این زمان مطرح شده است که جوهر ثابت تمامی این نظریه‌ها همان تاسی از غرب و لیبرال - سرمایه‌داری غرب در چهره‌های گوناگون آن جهت نجات از سنت و انجام اصلاحات رفرمی در ایران می‌باشد.

۲ - دکترین دوم مربوط به آن دسته از نظریه پردازانی است که برای نجات مردم ایران از سنت‌های ستبر شده تاریخی در راستای اصلاحات دوگانه ساختاری و رفرمی، معتقد بودند که به دلیل اینکه آبشخور سنت‌های سنگواره شده مردم ایران مذهب می‌باشد، از آنجائیکه مقابله با سنت‌های ستبر مردم ایران رمز تحول اقتصادی و اجتماعی و سیاسی در ایران می‌باشد، لذا جهت مقابله با سنت‌های مردم ایران از نظر این گروه باید با مذهب در ایران مقابله کرد. این دسته از

### ج - «نجات اسلام در بستر نجات مسلمین» یا «بازسازی اسلام در بستر اصلاح ساختاری جامعه»:

از بعد از شکست ایران در جنگ‌های ایران و روسیه در دوران قاجار در نیمه دوم قرن نوزدهم که بسترساز تکوین حرکت اصلاح طلبانه ساختاری و اصلاح طلبانه رفرمی در ایران شد، تا این زمان که بیش از ۱۵۰ سال از عمر حرکت اصلاح طلبانه ساختاری و اصلاح طلبانه رفرمی در ایران می‌گذرد بن مایه ترین سوالی که برای پیشگامان اصلاحات دوگانه فوق مطرح می‌باشد اینکه، موتور و مکانیزم به حرکت در آوردن مردم ایران جهت انجام این اصلاحات دوگانه چگونه می‌باشد؟ چراکه از نظر تئوریسین‌های اصلاحات دوگانه فوق، بدون تحول اجتماعی و تحول فرهنگی، امکان تحول اقتصادی و ساختاری و سیاسی در جامعه ایران وجود ندارد و به قول ماهاتیا محمد - نخست وزیر سابق مالزی - «مهم‌ترین تفاوت بین ساختار تاریخی - اجتماعی ایران با ساختار تاریخی - اجتماعی مالزی وجود ستبر سنت تاریخی در ایران می‌باشد که این سنت ستبر سنگواره‌ای در ایران باعث گردیده تا در برابر ورود مدرنیته در اشکال مختلف آن به جامعه ایران مقاومت کند آنچنانکه در مالزی این مقاومت ستبر سنت در برابر مدرنیته اصلا وجود نداشته است» (البته دلیل وجود و عدم وجود سنت صلب شده در ایران و مالزی در این است که در ایران به علت عدم وجود استعمار مستقیم، فرهنگ بیگانه نتوانسته تار و پود سنت ستبر صلب شده تاریخی ایران را پنبه کند، برعکس مالزی که به علت استعمار مستقیم و ورود فرهنگ کشورهای متروپل تمامی سنت‌های گذشته مردم مالزی توسط کشورهای استعمارگر به چالش گرفته شده است) و باز به قول ماهاتیا محمد «تا زمانی که روشنفکران ایرانی موضع خود را با این سنت ستبر بتون آرمه‌ای مشخص نکنند، امکان تحول ساختاری در ایران وجود نخواهد داشت.» لذا در این رابطه است که در طول ۱۵۰ سال گذشته نهضت روشنفکری ایران مهم‌ترین گفتمان و دیالوگ بین پیشگامان نهضت روشنفکری ایران، مکانیزم مقابله کردن با این سنت تاریخی مردم ایران بوده است، بطوریکه در طول ۱۵۰ سال گذشته نهضت روشنفکری ایران چهار نظریه و دکترین در این رابطه مطرح شده است که عبارتند از:



در ثانی پس از تفکیک بین مدرنیته و غرب زدگی باید به همان میزانی که از مدرنیته جهت ورود به ایران حمایت می‌کنیم با غرب زدگی به عنوان یک آفت یا یک بیماری مقابله کنیم، چراکه غرب زدگی باعث مرگ موجود و حیات خود بیمار می‌شود و با جایگزین کردن هویت غربی هر گونه هویت تاریخی و ملی را از مردم ایران می‌گیرد. این گروه که در راس آنها سید احمد فرید قرار دارد و در ادامه آنها مرحوم جلال آل احمد دهنده این مسیر بوده و امروز رضا داوری و سید حسین نصر پرچم این حرکت را بر دوش می‌کشند معتقدند که برای انجام اصلاحات ابتدا باید هویت تاریخی مردم ایران را تثبیت کنیم و سپس با ورود مدرنیته بتوانیم به اصلاحات دست پیدا کنیم. طبیعی است که از دیدگاه این جریان تنها عاملی که می‌تواند باعث تثبیت هویت تاریخی و ملی مردم ایران بشود سنت‌های تاریخی است که به مردم ایران این توان را می‌دهد تا در پشت این سنگر در برابر طوفان غرب زدگی از خود دفاع بکنند، لذا در این رابطه بوده که این جریان به اشکال مختلف از جمله تکیه بر مذهب در راستای حفظ سنت‌های تاریخی تکیه می‌کنند که گرایش جلال احمد به مذهب پس از جدائی از حزب توده در این راستا قابل تبیین و تفسیر می‌باشد.

۴ - دکترین چهارم دلالت بر آن دسته از افراد و گفتمانی می‌کند که معتقدند جهت کسب اصلاحات دوگانه ساختاری و رفرمی در ایران راهی جز این نداریم به جز اینکه انجام این اصلاحات دوگانه از طریق تحول عینی و ذهنی یا ابژکتیو و سوژکتیو مردم ایران آغاز کنیم، به عبارت دیگر این دکترین معتقد است که اصلاحات در جامعه ایران از بستر تحول عین و ذهن جامعه ایران عبور می‌کند و تا زمانیکه این تحول به انجام نرسد امکان اصلاحات در ایران وجود ندارد، قهرمان این دکترین □

نظریه پردازان که در راس آنها احمد کسروی قرار دارد معتقدند که از آنجائیکه مذهب و به خصوص مذهب شیعه در ایران، در طول چهارصد سالی که از حکومت صفویه می‌گذرد به عنوان تبلور سنت اجتماعی و تاریخی مردم ایران می‌باشد، لذا تا زمانیکه ما اقدام به مذهب زدائی از سنت‌های تاریخی مردم ایران نکنیم امکان مقابله با سنت‌های ستبر تاریخی مردم ایران جهت بسترسازی در راه ایجاد اصلاحات دوگانه ساختاری و رفرمی وجود ندارد. البته گرچه احمد کسروی جان خود را بر سر این دکترین خود گذاشت ولی ادامه راه او تا این زمان استمرار پیدا کرده است و در این زمان گروه بزرگی از روشنفکران ایرانی در ادامه راه احمد کسروی معتقدند که تنها راه بسترسازی جهت انجام اصلاحات دوگانه ساختاری و رفرمی مقابله کردن با مذهب و دین در ایران و به خصوص مقابله کردن با مذهب شیعه می‌باشد.

۳ - دکترین سوم مربوط به آن دسته از نظریه پردازانی می‌باشد که برعکس دو گروه اول و دوم نه تنها سنت‌های تاریخی مردم ایران را مانع رشد جامعه ایران نمی‌داند بلکه معتقدند جهت انجام اصلاحات دوگانه در ایران اعم از اصلاحات ساختاری یا اصلاحات رفرمی، پیش از آنکه - آنچنانکه گروه اول و دوم می‌گویند - با سنت مبارزه بکنیم بهتر است که بدوا بین فرهنگ غرب و مدرنیته تفکیکی ایجاد کنیم، چراکه از نظر این گروه بدون مرزبندی بین فرهنگ مدرنیته و تکنولوژی مدرنیته تکیه کردن بر مدرنیته عام و کلی باعث می‌شود که مدرنیته وارداتی آش با جاش را با خود ببرد. از دیدگاه این گروه برای کسب اصلاحات و مدرنیته در جامعه خودمان باید:

اولا بین مدرنیته و غرب زدگی تمایز قائل شد.

در ایران در آغاز سیدجمال الدین اسدآبادی بود که در ادامه آن اقبال پاکستانی و بالاخره در نهایت به معلم کبیرمان دکتر علی شریعتی رسید.

البته قبل از اینکه در این رابطه به تبیین مشروح بپردازیم باید مقدمات توجه داشته باشیم که علت وجود چهره گوناگون نظریه پردازان در دایره این دکترین از سید جمال و عبده و کواکبی گرفته تا اقبال و شریعتی به آن خاطر است که در دایره محاطی این دکترین باز نظریه‌های متفاوتی مطرح شده است، بطوریکه وجه مشترک همه این نظریه پردازان گروه چهارم این است که تمامی آنها معتقدند که برای انجام این تحول اجتماعی در جامعه ایران راهی جز این نداریم مگر اینکه این تحول را از مرحله سوئزکتیو شروع کنیم، که برای انجام این تحول سوئزکتیو در جامعه ایران همه این‌ها معتقدند که این تحول سوئزکتیو باید از خود اسلام شروع شود چراکه این گفتمان معتقد است که از آنجائیکه از بعد از رکود و خمود جامعه ایران توسط رژیم‌های دسپاتیزم سیاسی و استثمارگر اقتصادی و استثمارگر فرهنگی اسلام و شیعه، توسط همین نهادهای قدرت در راه توجیه حاکمیت غاصبانه خود بر مردم دچار انحراف فقهانی و روایتی و تفسیری و کلامی و فلسفی شده است لذا اعتقاد به تحول سوئزکتیو و فرهنگی جامعه ایران، نیازمند به تصفیه اولیه این فرهنگ می‌باشد تا توسط آن با استحاله اسلام استاتیک به اسلام دینامیک دین اسلام و یا شیعه علوی امکان تحول آفرینی سوئزکتیو مردم ایران پیدا کند. از نظر این‌ها مشخصه اصلی جامعه ایران مذهبی بودن آن است و همین مشخصه مذهبی جامعه ایران باعث شده تا هر گونه تحولی در جامعه ایران باید از مذهب آغاز شود. به عبارت دیگر از دیدگاه این جریان به جز مذهب و دین و اسلام هیچ موتوری نمی‌تواند جامعه ایران را به حرکت در آورد و دگرگون کند و به تحول سوئزکتیو برساند.

البته در اینجا لازم به ذکر است که تکیه این گروه بر دین و مذهب و اسلام با تکیه گروه سوم یعنی مرحوم جلال آل احمد و غیره بر اسلام و مذهب شیعه متفاوت می‌باشد، چراکه تکیه جلال آل احمد بر دین و اسلام و شیعه جهت حفاظت از سنت‌های تاریخی و اجتماعی مردم ایران می‌باشد و لذا در این رابطه است که هرگز طرفداران آن نظریه دغدغه تحول و استحاله خود مذهب و دین و اسلام نداشته‌اند چراکه همین شیعه زیارتی، روایتی، فقهانی، ولایتی و شفاعتی موجود حوزه‌های فقهانی بهتر می‌تواند حافظ سنت‌های اجتماعی و تاریخی مردم ایران بشود تا اسلام و شیعه بازسازی شده گروه چهارم؛ لذا در این رابطه است که ما می‌توانیم تجلیل جلال از حوزه و خمینی و همچنین تجلیل ۳۶ ساله رژیم مطلقه فقهانی حاکم بر ایران از جلال آل احمد را تبیین و تفسیر کنیم و اما در خصوص تفاوت محاطی در میان نظریه پردازان دکترین چهارم با اینکه همه آنها در یک نگاه کلی معتقدند که باید تحول سوئزکتیو مردم

ایران توسط اسلام و دین و مذهب و شیعه انجام گیرد و با اینکه همه آنها معتقدند که اسلام و شیعه زیارتی و شفاعتی و ولایتی و فقهانی و روایتی موجود توان و پتانسیل انجام تحول سوئزکتیو در جامعه ایران را ندارد، ولی در خصوص انجام مکانیزم بازسازی اسلام و شیعه دارای نظریه‌های متفاوتی می‌باشند که همین تفاوت نظریه در باب مکانیزم بازسازی اسلام و شیعه باعث دسته بندی طرفداران دکترین چهارم شده است، بطوریکه در این رابطه می‌توان به دسته بندی سه گانه طرفداران دکترین چهارم پرداخت.

دسته اول که طرفداران اندیشه سیدجمال الدین اسدآبادی و در ادامه او عبده و کواکبی و... می‌باشند گرچه بر اسلام انطباقی با علم کلاسیک مدرنیته بخش تجربی آن مانند مهندس مهدی بازرگان تکیه دارند ولی به صورت مشخص این جریان بر اسلام سلفیه تکیه می‌کنند که مطابق آن علاوه بر اینکه زبان قرآن و دین را زبان اخباری می‌دانند توجه آنها به اسلام و دین یک توجه حداکثری می‌باشد، لذا در این رابطه شعار سلفیه آنها بازگشت به تمامیت دین و فقه و شریعت بدون هیچگونه تغییری می‌باشد؛ لذا در این رابطه است که این جریان در عرصه عمل خود با شکست روبرو شدند و نتوانستند هیچگونه تحول سوئزکتیو در جامعه ایران بوجود آورند.

دسته دوم که در راس آنها مرحوم مهندس مهدی بازرگان قرار دارد، آن گروهی بودند که هر چند معتقد به شعار اسلام سلفیه نبودند و به لیبرال سرمایه‌داری مانند جریان عبدالکریم سروش معتقد و مومن بوده و هستند ولی از آنجائیکه بر اسلام انطباقی منطبق بر علم کلاسیک تجربی جهت بازسازی اسلام برای تحول سوئزکتیو مردم ایران در راستای بسترسازی اصلاحات تکیه کرده‌اند، از آنجائیکه این دسته مانند دسته اول زبان قرآن و دین را زبان اخباری می‌دانند - که البته امروز عبدالعلی بازرگان هم بر همین نهج حرکت می‌کند - همین اخباری دانستن زبان قرآن و دین توسط این دسته باعث شده تا علاوه بر اینکه به دین حداکثری اعم از فقهی و اخلاقی و اعتقادی و اجتماعی و سیاسی اعتقاد پیدا کنند، نگاه انطباقی آنها توسط عینک علم تجربی کلاسیک مانع دینامیک پذیری جوهر اسلام انطباقی شده است و لذا نه تنها «مطهرات» و «راه طی شده» و «ذره بی انتها» مهندس بازرگان نتوانست از مرز دانشگاه‌ها عبور کند و به عرصه جامعه ره پیدا کند، حتی «بعثت و ایدئولوژی» بازرگان هم در این رابطه کاری از پیش نبرد و این همه باعث گردید تا اسلام بازسازی شده این نحله هم نتواند تحول سوئزکتیو در جامعه ایران ایجاد کند.

دسته سوم که قهرمان این دسته معلم کبیرمان دکتر علی شریعتی می‌باشد به علت اینکه:



اولا شریعتی مانند علامه محمد اقبال لاهوری در کانتکس اصل اجتهاد در اصول، معتقد به اسلام تطبیقی می‌باشد نه اسلام غیر اجتهادی در اصول انطباقی مهندس مهدی بازرگان.

ثانیا به علت اینکه شریعتی برعکس بازرگان و سیدجمال که معتقد بودند زبان قرآن، زبان اخباری می‌باشد معتقد به زبان سمبلیک قرآن است، همین اعتقاد به زبان سمبلیک قرآن در کانتکس اعتقاد به اصل اجتهاد در اصول، توسط اسلام تطبیقی باعث گردید تا شریعتی به اسلام دینامیک تطبیقی دست پیدا کند همان اسلام دینامیک تطبیقی که آنچنانکه خود او در آخرین نامه‌اش به استاد محمد تقی شریعتی در زمان هجرت دوم به اروپا می‌نویسد «این اسلام توان و پتانسیل آن را دارد تا بتواند در این عصر و نسل نه تنها جامعه سنت زده ایران را دچار تحول و تغییر بکند بلکه کل افریقا و آسیا را در مسیر سیلان و تحول قرار دهد.»

ثالثا با اینکه شریعتی پس از تحولی که در دوران پایان اقامت اولش در اروپا یعنی سال‌های ۴۰ و ۴۱ در استراتژی حرکتش بوجود آمد و توسط این تحول شریعتی معتقد به استراتژی ارتش خلقی جهت انجام اصلاحات ساختاری در ایران بدل به شریعتی معتقد به استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه حزبی شد، همان استراتژی که تا پایان عمر به آن اعتقاد داشت و در راه انجام و تحقق آن تلاش می‌کرد، گرچه از همان آغاز او تحقق استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه حزبی خود جهت نیل به اصلاحات ساختاری در ایران در گرو بازسازی اسلام و دین و شیعه می‌دانست اما در این مسیر شریعتی برعکس اقبال گرچه مانند اقبال شعار نجات اسلام قبل از مسلمین می‌داد ولی در عمل آنچنانکه در کتاب «خودسازی انقلابی» خود مطرح کرد، شریعتی به شعار «نجات اسلام در بستر نجات مسلمین» قائل بود نه «نجات اسلام قبل از مسلمین»، به عبارت دیگر گرچه شریعتی در آغاز حرکت در کانتکس استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه حزبی خود به تاسی از اقبال، شعار «نجات اسلام قبل از مسلمین» می‌داد اما در عرصه عمل و پراکسیس ارشادی خود آنچنانکه در آخرین نامه‌اش به دکتر احسان شریعتی می‌نویسد او نجات اسلام را تنها در عرصه پراکسیس رهائی نجات مسلمین می‌داند و بدون شرکت در پراکسیس رهائی‌بخش اجتماعی جهت انجام اصلاحات ساختاری به امکان بازسازی اسلام معتقد نبوده است.

رابعا آنچنانکه شریعتی در مقدمه سلمان پاک مطرح می‌کند بازسازی اسلام از نظر شریعتی می‌بایست در چارچوب تحول منظومه معرفت شناسی اسلام و قرآن انجام گیرد که در این رابطه فهم تطبیقی قرآن از نگاه شریعتی در نوک پیکان این تحول منظومه معرفت شناسانه قرار

دارد. به همین دلیل بود که شریعتی توانست در طول ۱۵۰ سال عمر حیات روشنفکران ایران تنها جریانی بشود که سکتاریسم و حصر تنگ روشنفکری را بشکند و وارد قاعده مخروط جامعه ایران بشود و تا آخرین سنگرهای لایه‌های اجتماعی مخروط اجتماعی ایران پیش برود، آنچنانکه در نامه خود در سال ۵۱ پس از بستن آبانماه ارشاد به مرحوم همایون و مرحوم ناصر میناچی می‌نویسد که اکنون حسینیه ارشادی که شما ساختید از صورت ساختمان خارج شده است و بدل به یک حزبی گشته است که این حزب توانسته است با بسته شدن ساختمان ارشاد توسط ساواک ضد خلقی شاه دورترین خانه‌های روستاهای ایران را فتح کند و به همین دلیل در تابستان سال ۵۵ که آرمان مستضعفین می‌خواست کوله پستی و چاروق به زمین افتاده شریعتی را بردارد، خود به عظمت و بزرگی و سنگینی وزن این چاروق و کوله پستی آگاه بود و به خوبی می‌دانست که عظمت راه و استراتژی شریعتی از کجاست تا کجاست. به خصوص آنکه سال ۵۵ برای معلم کبیرمان سالی استخوان سوز و هویت سوز و اراده سوز بود، چراکه شریعتی در این سال یکسره می‌بایست هم با جبهه ضد خلقی و ضد انسانی شاه و ساواک بجنگد و هم یک تنه بی هیچ سرباز و سنگری و سلاحی با جبهه ارتجاع مذهبی از شیخ مطهری تا مکارم، میلانی، فلسفی، شریعتمداری، عسگری، اسلامی، انصاری و... بجنگد، هم یک تنه با جبهه چپ غیر مذهبی از اپورتونیست‌های کودتاچی سازمان مجاهدین خلق گرفته تا روشنفکران منفرد چپ غیر مذهبی که هر کدام برای اثبات بودن خود می‌کوشیدند با قلم و قدم لگدی به سوی معلم کبیرمان شریعتی پرتاب کنند.

لذا در سال ۵۵ شریعتی نه سربازی داشت تا بجنگد و نه سلاحی داشت تا این جبهه‌های جنگ احزاب را منهدم کند و نه سنگری داشت تا از خود دفاع کند، نه نانی داشت تا سفره خانواده خود را سیر کند و نه تربیونی داشت تا از هویت به تاراج گرفته شده خود توسط شاه و شیخ دفاع نماید، تنها و تنها در میان این فضای بیم موج و گرداب از همه سو ایستاده بود و تمام تلاشش این بود که سقوط نکند و در این راه تنها او به یک چیز می‌اندیشید، هجرتی دوباره به سرزمینی دیگر تا شاید در آنجا بتواند سنگری و سربازی و سلاحی برای دفاع از «بودن» و «شدن» خود به کف آورد. در چنین شرایطی بود که آرمان مستضعفین، آری آرمان مستضعفین، درست می‌گوئیم آرمان مستضعفین متولد شد تا به همه نتوانستن معلم کبیرمان در سال ۵۵ به بعد پاسخ گوید تا لیبکی به دعوت «هل من ناصر ینصرنی» او داده باشد.



## د - جمع‌بندی ما از پنج سال حرکت آرمان مستضعفین (۵۵ تا ۶۰):

ماحصل آنچه مطرح شد:

۱ - سال ۵۵ در تاریخ ۱۵۰ ساله جنبش ایران سالی استثنائی می‌باشد چراکه در این سال تقریباً تمامی بخش‌های جنبش سیاسی ایران به بن بست سیاسی و نظامی و اجتماعی و امنیتی رسیده بودند. از یک طرف جنبش مسلحانه چریکی که از ۱۹ بهمن ۴۹ با حادثه سیاهکل به عنوان گفتمان مسلط بر جامعه ایران در آمده بود، پس از ضربه‌های سال ۵۵ فدائی‌های خلق در این سال و شاخه مجاهدین اعم از بخش مذهبی و یا بخش

اپورتونیست‌ها به علت آخرین ضربه‌های استراتژیک

سال ۵۵ کاملاً در بحران تشکیلاتی و تئوریک گرفتار شده

بودند، بطوریکه ما از سال ۵۶ هیچگونه حرکت چریکی از جریان‌های فوق‌نه در سطح شهر و نه روستاهای ایران شاهد نبودیم.

در خصوص جریان‌های غیر چریکی جنبش سیاسی ایران چه در بخش ملی و چه در بخش غیر مذهبی و چه در بخش مذهبی، باز در سال ۵۵ اوضاع - اگر نگوئیم بدتر از گفتمان مسلحانه بود - بهتر نبود چراکه جریان حزب توده از بعد از ضربه خسرو روزبه و حکمت به طور کلی حرکت و فعالیتشان در داخل تعطیل کرده بودند و جریان ملی چه بخش مذهبی آن - یعنی نهضت آزادی که از سال ۴۰ تحت رهبری بازرگان و طالقانی و زنجانی از جبهه ملی دوم انشعاب کرده بودند - پس از دستگیری رهبران آن و حاکمیت گفتمان چریکی بر جامعه - آنچنانکه مرحوم مهندس مهدی بازرگان در دفاعیات خود در دادگاه پیش بینی کرده بود - کاملاً تعطیل شده بود و بخش غیر مذهبی آن هم به جز خارج از کشور هیچگونه فعالیت علنی و غیر علنی در داخل نداشتند.

در خصوص جریان شریعتی که در سال‌های ۴۸ تا ۵۱ به عنوان گفتمان مسلط جامعه ایران در آمده بود و حتی گفتمان مسلط مسلحانه چریک‌گرایی شهری و روستائی را تحت تاثیر خود قرار داده بود و با طرح شعار و استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه حزبی که چهارچوب آن در کنفرانس‌های «شیعه یک حزب تمام» به صورت کلی ترسیم کرده بود و شعار آگاهی - آزادی - عدالت که در کنفرانس

«قاسطین، مارقین و ناگتین» تبیین کرده بود و

لذا به صورت استراتژی مسلط جنبش در

آمده بود. از بعد از تعطیلی ارشاد

در آبان‌ماه سال ۵۱ و دستگیری

شریعتی در بهار ۵۲ به علت

اینکه این جریان در غیبت

شریعتی توان هدایتگری

حرکت ارشاد در پروسه

تشکیلاتی و غیر علنی

نداشت، تقریباً گرفتار

رکود کامل شده بود و

این رکود آنچنان فراگیر

شده بود که حتی بعد از

رهائی دکتر از زندان به

علت فشارهای امنیتی شدیدی

که از طرف ساواک ضد خلقی شاه

بر شریعتی وارد می‌کردند، شریعتی

را در شرایط آچمز شده‌ای قرار داده بودند

بطوریکه هیچگونه امکانی جهت هدایتگری او در داخل برای او باقی

نگذاشته بود و ساواک شاه به همراه ارتجاع مذهبی می‌رفتند تا به لحاظ

هویت هم، شریعتی را آچمز کنند - که موضوع مقالات او در روزنامه

کیهان و طرح موضوع غسل جنابت و ساواکی بودن شریعتی توسط شیخ

مرتضی مطهری در سال ۵۶ و اعلام رسمی این مواضع ضد خلقی بر

علیه شریعتی در نامه او به خمینی در سال ۵۶ همه در این رابطه قابل

تبیین می‌باشد.

لذا در این رابطه بود که در سال ۵۵ جنبش سیاسی ایران در تمامی

بخش‌های آن به گل نشسته بود و با اوج گیری استبداد، شکنجه، خشونت

و دسپاتیسم پهلوی در سال ۵۵ که در تاریخ ۱۵۰ سال جنبش ایران بی

بدیل و بی مثال بود، همین استبداد عریان و خشونت فراگیر و قتل و

کشتار و اختناق پهلوی در سال ۵۵ در غیبت جنبش سیاسی باعث شده تا

تاثیر منفی بر جامعه ایران گذشته و جامعه ایران را هم به موازات جنبش

سیاسی ایران به رکود بکشاند.

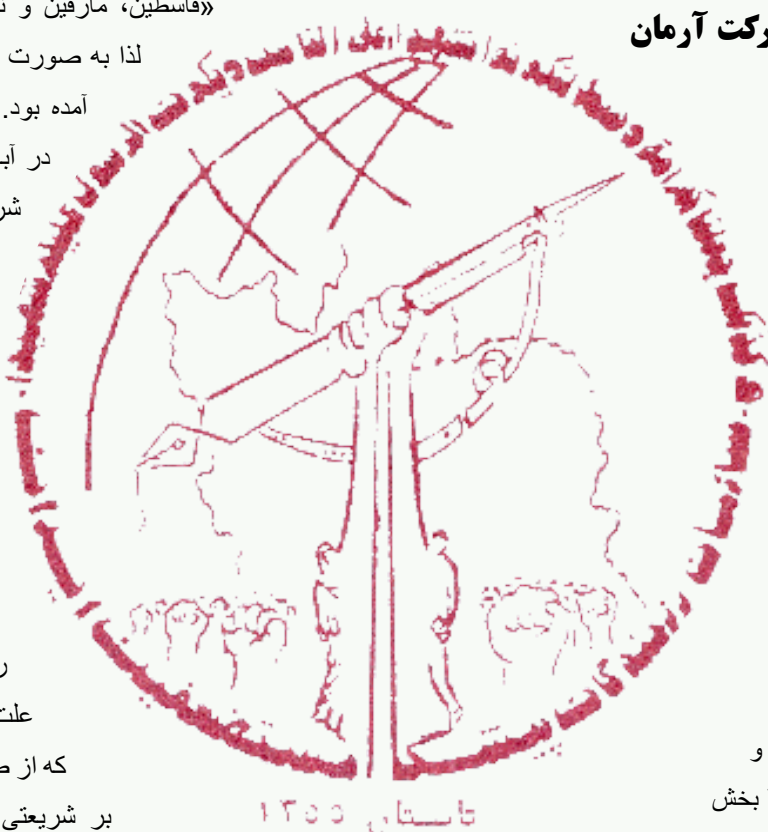
۲ - از سال ۵۵ بحران طبقاتی مخروط اجتماعی جامعه ایران به علت

گسترده‌گی قشر متوسط شهری وارد فاز نوینی از پروسه خود شده

بود، بطوریکه قشر گسترده متوسط شهر و روستا به لحاظ کمی طبقه

زحمتکش و کارگران را تحت تاثیر خود قرار داده بود تا آنجا که این قشر

پرچم اپوزیسیون جامعه ایران بر علیه حاکمیت استبداد و پهلوی توسط ◀





جنبش اجتماعی به جای جنبش کارگری را به دوش می‌کشید، چراکه به لحاظ فرهنگی و سیاسی و اقتصادی توان تحمل رژیم عقب مانده تاریخی پهلوی را نداشت.

۳ - در سال ۵۵ رکود اقتصادی معلول سرمایه‌های یک طرفه تزریق نفتی به صورت کالاهای وارداتی خارجی، محصول افزایش قیمت نفت بعد از جنگ اعراب و اسرائیل در سال ۵۳ تمامی بخش‌های صنعتی، تولیدی، کشاورزی، ساختمانی و... ایران به بحران اقتصادی گرفتار کرده بود که همین رکود اقتصادی در سال ۵۵ باعث شده بود تا بستر نارضایتی از رژیم ضد خلقی پهلوی تمامی لایه‌های اجتماعی را فرا بگیرد.

۴ - در سال ۵۵ به علت غیبت رهبری جنبش سیاسی در بخش‌های مختلف مسلحانه و سیاسی اعم از ملی و مذهبی و غیر مذهبی بزرگترین خلاء نیروی سازمانده و هدایتگر جنبش‌های اجتماعی و دموکراتیک و کارگری حاصل شده بود، بطوریکه این خلاء بهترین بستری شد تا روحانیت از سال ۵۶ که جنبش اجتماعی ایران روند رو به اعتلای خود را از سر گرفت شرایط جهت موج سواری پیدا بکند.

۵ - در سال ۵۵ جنبش کارگری ایران به علت حاکمیت فضای پلیسی - نظامی رژیم ضد خلقی پهلوی بر کل جامعه ایران و از جمله بر طبقه زحمتکش ایران فاقد هر گونه امکان فعالیت جمعی حتی در حد فعالیت صنفی بودند که این امر در کنار رکود اقتصادی و بحران طبقاتی قشر متوسط شهری باعث شده بود تا طبقه کارگر از حالت «طبقه‌ای برای خود» سال‌های ۲۰ تا ۳۲ به حالت «طبقه‌ای در خود» فرو برود و همین خمود طبقاتی طبقه کارگر باعث شده بود تا این طبقه امکان رهبری خود در جنبش اجتماعی را هم از دست بدهد و لذا در این رابطه بود که از شهریور ماه ۵۷ که طبقه کارگر ایران تصمیم گرفت وارد صحنه مبارزه با شاه بشود، به علت این ضعف تشکیلاتی و ضعف سوپزکتیوی راهی جز دنبال روی از خرده بورژوازی شهری و جنبش اجتماعی برایش باقی نمانده بود.

۶ - در سال ۵۵ به علت حاکمیت جو پلیسی - نظامی رژیم ضد خلقی پهلوی بر دانشگاه‌ها و دستگیری و اعدام و اخراج دانشجویان جنبش دانشجویی ایران که در مدت ۳۵ ساله حیات تاریخی خود پیوسته پیشگام و پیشقراول و موتور محرکه جنبش‌های اجتماعی و دموکراتیک و کارگری ایران بود، گرفتار بحران تشکیلاتی و رهبری و استراتژی شده بود.

۷ - در چنین شرایطی که ما معتقد بودیم و ایمان داشتیم که در طول ۱۵۰

سال تاریخ جنبش سیاسی ایران جریان ارشاد شریعتی با استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه حزبی‌اش تنها جریانی بوده که در مدت نزدیک به سه سال توانسته است تمامی بخش‌های مخروط ساختار اجتماعی را دچار تحول انقلابی در کانتکس شعار «آگاهی - آزادی و عدالت» بکند و کاری بیش از ۱۵۰ سال جنبش ایران در عرض نزدیک به سه سال برای اعتلای جنبش ایران بکند، در شرایطی که تمام بخش‌های جنبش، گرفتار بحران و رکود و خمود بودند، راهی جز این نداشتیم که در تابستان ۵۵ برای پر کردن غیبت تحمیلی شریعتی دست به بازسازی و ضعف‌های جنبش و در راس آنها جریان شریعتی جهت بازسازی و نوسازی آن بزنیم.

۸ - و به این ترتیب بود که در تابستان سال ۵۵ در شرایطی که کل شاخه‌های جنبش سیاسی ایران در حال رکود و بحران و خمود بودند و در شرایطی که جریان حزب‌گرایانه شریعتی در آتش غیبت تحمیلی شریعتی می‌سوخت و در زمانی که رکود اقتصادی رژیم شاه تا بن دندان مسلح را به چالش با توده‌ها کشانده بود، جریان آرمان مستضعفین تصمیم گرفتند در ادامه راه ارشاد، پرچم استراتژی حزب‌گرایانه شریعتی را بر افراشته دارد.

۹ - راهی که ما در تابستان ۵۵ برای رفتن خود انتخاب کردیم تکوین تشکیلات عمودی توسط پیشگام مستضعفین در کانتکس آموزش‌های تئوریک و تدوین نظام‌مند ایدئولوژی و استراتژی و تاکتیک‌های حزب‌گرایانه شریعتی بود و همین نگاه به بستر تکوین تشکیلات عمودی پیشگام، نخستین اشتباه تاریخی ما در سال ۵۵ و ۵۶ بود. چراکه تشکیلات عمودی که خود یک خواستگاه سوپزکتیوی دارد توسط آموزش سوپزکتیوی هرگز نمی‌تواند خالق و زاینده حرکت اجتماعی و اعتلا بخش جنبش‌های اجتماعی و دموکراتیک و کارگری بشود، البته در این رابطه اعتلای جنبش اجتماعی ایران در سال ۵۶ و ۵۷ به فریاد ما رسید و توانست ما را از آن دایره سوپزکتیو سال ۵۵ و ۵۶ خارج کند و وارد پروسس اجتماعی و طبقاتی بکند. ولی مشکلی که ما در سال‌های ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ با آن روبرو شدیم، بد تکیه کردن بر پروسس اجتماعی بود بطوریکه باید گفت در مرحله اول یعنی سال‌های ۵۵ و ۵۶ نسبت به پروسس عینی اجتماعی، ما راه اشتباه می‌رفتیم، اما در سال‌های ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ برعکس سال‌های ۵۵ و ۵۶ ما اشتباه راه می‌رفتیم که صد البته این دومی از اولی خطرناکتر بود، چراکه به قول معلم کبیرمان شریعتی در اشتباه اول امکان فهم اشتباه بیشتر فراهم است تا در خطای دوم. 

ادامه دارد

## تنها معجزه



## پیامبر اسلام، قرآن است

## ت - توحید و شرک انسانی؛

## ر - تاریخ و شرک ثانویه؛

«مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِأَنْفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ» - آنهایی که نسبت به توحید وجودی و الهی کفر ورزیدند، آسیب آن به خود ایشان بر می‌گردد و کسانی که در راه ایمان به توحید وجودی عمل صالح انجام دادند برای خود ذخیره می‌کنند» (سوره روم- آیه ۴۴). قرآن در این آیه به صورت مستقل به طرح توحید و شرک انسانی می‌پردازد و آنچه در آیه قابل توجه می‌باشد، قرآن تکیه نظری در تبیین توحید و شرک انسانی نمی‌کند بلکه تاکید عملی بر آن دارد یعنی فونکسیون توحید و فونکسیون شرک در عمل فرد انسانی متبلور می‌شود، برای همین قرآن می‌گوید که؛ هر کس کفر بورزد کفر او بر علیه خودش است و هر کس که ایمان بیاورد و عمل صالح کند بستر خیر را برای خویش گسترده کرده است، یعنی کفر و ایمان در «عمل» انسان منعکس کننده «انحطاط و اعتلای نفسانی» خود او است.

«لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ لَا يَجِبُ الْكَافِرِينَ» - تا خدا کسانی را که ایمان آورده و عمل صالح کردند از فضل خود پاداش دهد زیرا خداوند کافران را دوست ندارد» (سوره روم- آیه ۴۵) این آیه در توضیح آیه قبل آمده است زیرا در آیه قبل خداوند در تبیین «توحید و شرک انسانی و فردی» فونکسیون شرک و توحید را به صورت تاثیر عمل صالح و عمل سئه در نفس خود فرد تبیین کرد و در آیه آخر «تاثیر پذیری از عمل صالح و عمل سئه در توحید و شرک» فردی و انسانی را به عنوان «جزا و سزای ایمان و کفر» مطرح می‌کند.

«قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ» - بگو در زمین سیر کنید و ببینید عاقبت کسانی که قبل از شما بودند، چه شد و چگونه شد؟ بیشتر آنان مشرک بودند» (سوره روم- آیه ۴۲). قرآن بعد از این که در آیه قبل ریشه تمامی فساد بر و بحر بشریت را در شرک مشرکین و بر علیه «توحید اجتماعی و تاریخی و انسانی» ارزیابی کرد، در این آیه نیز فساد در زمین را (در آیه قبل) را در حوزه تاریخ به نمایش می‌گذارد و باز به پیامبر اسلام امر می‌شود تا به همه مردم تاریخ و جهان و جامعه خودش بگوید که؛ در تاریخ سیر کنید تا به ریشه تمامی فسادهای تاریخ که در حرکت مکذبین و مشرکین در مورد توحید اجتماعی و طبیعی و تاریخی و انسانی نهفته است واقف شوید.

## ش - خودویژگی‌های جهان بینی توحیدی از نظر قرآن؛

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَیْمِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ يُصَدِّعُونَ» - پس رو به سوی دین مستقیم کن قبل از آنکه روزی برسد که دیگر خدا اجازه بر گشت ندهد در آن روز مردم از هم جدا می‌شوند (سوره روم- آیه ۴۳)؛ و دوباره به پیامبر امر می‌شود که رو به این دین و این توحید وجودی و توحید الهی بکن. در آیه ۳۰ مفهوم دین با توصیف «حنیفا» آمد و در این آیه با توصیف «قیما» از دین نام می‌برد، «حنیفا» به معنای اعتدال و «قیما» به معنای مستقیم می‌باشد و هر دو اشاره به جایگاه توحید می‌کند. تفاوت جایگاه این دو آیه در متن؛ در آیه ۳۰ پس از تبیین توحید که در ابعاد مختلف مطرح می‌گردد به محمد امر شد تا به «توحید وجودی و توحید الهی» تکیه و توجه کند اما قرآن دو باره در این آیه (و پس از تبیین اقسام شرک اجتماعی و تاریخی و طبیعی و انسانی که در مقابل توحید اجتماعی، تاریخی، انسانی و طبیعی) قرار دارد، به پیامبر اسلام می‌گوید جهت مقابله با شرک‌های مختلف به توحید تکیه کن.



«وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيحَ مُبَشِّرَاتٍ وَلِيَذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَلِتَجْرِيَ الْفُلُكُ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ - وَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاءَهُمْ بِآيَاتِنَا فَانْتَقَمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ - و از آیات خداوند این است که بادهای را می‌فرستد تا مزده باران دهند و تا شما را از رحمت خود بچشاند و تا کشتی‌ها به امر او به حرکت در آیند و تا شما به طلب فضل او بر خیزید و تا شاید شکر او بگزارید - و به تحقیق قبل از تو رسولانی به سوی قوم ایشان فرستادیم و با دلایل روشن، ما از کسانی که جرم کردند انتقام گرفتیم و وظیفه ما یاری مومنین بود» (سوره روم- آیات ۴۶ و ۴۷).

همان طور که در مطالب فوق مشاهده کردیم؛ قرآن (در سی آیه اول از سوره روم) به شرح آیات طبیعت و تاریخ و اجتماع پرداخت و (و برای بار دوم در این سوره) در ادامه به طرح آیات طبیعی می‌پردازد. اما نکته‌ای که نباید از نظر دور بداریم تفاوت نتیجه‌گیری قرآن از شرح آیات طبیعی در مرحله دوم با نتیجه‌گیری در مرحله اول می‌باشد؛ زیرا تمامی هدف قرآن در شرح آیات (در سی آیه اول سوره روم) در راستای تبیین موضوع توحید در ابعاد مختلف «توحید وجودی با مولفه‌های اجتماعی و تاریخی و انسانی و طبیعی» و توحید الهی در مولفه‌های سه‌گانه «توحید الوهیت و توحید ربوبیت و توحید ملکیت» بود. اما در مرحله دوم آیات طبیعی برای تبیین «نبوت» آورده شد، و از طرف دیگر استدلال قرآن در بیان آیاتی جهت تبیین نبوت با استدلال قرآن در بیان آیاتی که در تبیین توحید ارائه شد، از یک دیگر کاملاً متفاوت می‌باشد، و همان طور که قبلاً اشاره کردیم هدف قرآن از طرح آیات در تبیین توحید «نظم و قانونمندی و رابطه تنگاتنگ تمامی پدیده‌های وجود و نیز نمایش»؛ توحید ساختاری در طبیعت و اجتماع و تاریخ و انسان است، اما هدف قرآن در مرحله تبیین نبوت؛ «نمایش آیات هدفدار و هدایت‌گر تکوینی در هستی است که مبین نبوت پیامبران می‌باشد.»

ما پس از طرح این مقدمه به تفسیر آیات فوق می‌پردازیم؛ «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيحَ مُبَشِّرَاتٍ وَلِيَذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَلِتَجْرِيَ الْفُلُكُ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ - و از آیات خداوند آن است که بادهای را هدفمند فرستادیم تا عامل باریدن باران برای شما بشوند و باران برای شما مزده ای باشد.» زیرا تا زمانی که بادهای در اثر تغییر حرارت هوا حاصل نشود انتقال رطوبت از دریاها به طرف خشکی که عامل باران هستند تحقق پیدا نمی‌کند، بنا براین به وسیله بادهای است که سالانه میلیاردها تن رطوبت از سطح دریاها به طرف خشکی‌های زمین منتقل می‌شود که در صورت فقدان باد و عدم انتقال رطوبت از دریاها به طرف خشکی امکان باریدن باران وجود ندارد، بنا براین آنچه که باعث باریدن باران

در مناطق خشکی زمین می‌شود؛ اولاً- توده‌های سرد باران‌زا است. ثانیاً- رطوبت‌تأمین‌کننده آب باران است، که این هر دو توسط بادهای تحقق پیدا می‌کند و لذا در ادامه این آیه می‌آید؛ «وَلِيَذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ» که این جمله توسط «و او عاطفه» عطف شده بر محل «مُبَشِّرَاتٍ» است تا بگوید؛ خداوند بادهای را برای مزده به شما می‌فرستد تا از رحمت خود به شما بچشاند، یعنی انواع رحمت و نعمتی که بر اثر وزیدن باد مترتب می‌شود، چون باد غیر از انتقال هوا و رطوبت برای انتقال‌گرده جهت تلقیح گیاهان هم عمل می‌کند «وَلِتَجْرِيَ الْفُلُكُ بِأَمْرِهِ» و در زمانی که هنوز کشتی‌ها - با بادبان- حرکت می‌کردند و وسیله حرکت کشتی‌ها بر روی آب‌های دریاها به توسط باد صورت می‌گرفت. «وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ» تا رزق خدا را که از فضل اوست طلب کنید «وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» و از «شکر» در قرآن استفاده از نعمت‌ها مبتنی بر ساختار درونی نعمت است! یعنی نعمت را طوری استفاده کنیم که از «انعام‌منعم» خبر دهد!

بنابراین طرح آیات طبیعی در مرحله دوم از سوره روم به دلیل «تبیین هدفداری و هدایت‌گری در هستی و وجود به صورت تکوینی» است تا توسط آن بستر «تبیین هدایت‌گری تشریحی پیامبران» توسط قرآن فراهم شود. در آیه فوق مشاهده کردید که قرآن با مثال باد و هدفمندی این پدیده در هستی و هدایت‌گری آن از انتقال هوا و رطوبت و گرده و کشتی‌ها و... خبر داد، که همه در راستای خدمت طبیعت به انسان می‌باشد. قرآن پس از این مقدمه به تبیین نبوت و هدایت‌گری پیامبران در آیه بعد می‌پردازد، بنا بر این ما از سوره روم در قرآن می‌توانیم نتیجه بگیریم که؛ برای تبیین جایگاه حرکت انبیاء در تعامل با عوام از معجزه استفاده نمی‌کند بلکه برای تبیین نبوت؛ به تبیین هدایت‌گری در پدیده‌های وجود می‌پردازد. علامه اقبال در رابطه با اصل نبوت و تبیین قرآن در این مورد نظر قابل‌تأملی دارد، او می‌گوید که؛

«وحی در قرآن نشان می‌دهد که این کتاب آن را خاصیتی از حیات می‌داند و البته این هست که خصوصیت و شکل وحی برحسب مراحل مختلف تکامل حیات متفاوت است چرا که گیاهی که به آزادی در مکان رشد می‌کند و جانوری که برای انطباق خود با محیط تازه در حیات دارای عضو تازه‌ای می‌شود و انسانی که از اعماق درونی خود روشنی تازه‌ای دریافت می‌کند، همه نماینده حالات مختلف وحی هستند که بنا بر ضرورت‌های انطباق‌پذیر وحی یا بنا بر ضرورت‌های نوعی که این ظرف به آن تعلق دارد، اشکال گوناگون وحی را دریافت می‌کنند. در دوران کودکی بشریت «انرژی روانی» چیزی را آشکار می‌سازد که من آن را خودآگاهی پیغمبرانه می‌نامم و به وسیله آن در اندیشه فردی و انتخاب راه حیات از طریق پیروی از دستورها و داورها و انتخاب‌ها و راه‌های عمل حاضر و آماده، صرفه‌جویی می‌شود، ولی با تولد عقل و ملکه نقادی حیات - به خاطر نفع‌خود- شکل و نمو آن اشکال از خودآگاهی که از «نیروی روانی» در مرحله قدیم‌تر تکامل بشری □

برخواسته و جریان داشت، متوقف می‌شود... شک نیست که انسان در جهان قدیم در مقایسه با زمان حاضر حالت بدوی داشت و کم و بیش تحت فرمان تلقین بود، چند دستگاه بزرگ فلسفی ایجاد کرده بود، ولی نباید فراموش کنیم که دستگاه سازی در جهان قدیم با «اندیشه مجرد» شکل گرفت که نمی‌توانست از طبقه بندی معتقدات دینی مبهم و سنت‌ها جلوتر رود» (حضرت مولانا علامه اقبال لاهوری- کتاب بازسازی فکر دینی... صفحات ۱۴۴ و ۱۴۵- سطر آخر).

این سوره در ادامه و پس از «تبیین هدفداری و هدایت‌گری در وجود» به تبیین نبوت می‌پردازد؛ «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَأَنْتَقَمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرُمُوا وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرَ الْمُؤْمِنِينَ - به تحقیق قبل از تو ای پیامبر اسلام رسولانی به سوی قومشان فرستادیم که همراه با دلایل روشن بود و برای به قیام واداشتن مردم به قسط و یاری کردن مومنین، این پیامبران وارد مبارزه با مجرمین اجتماعی و تاریخی شدند تا انتقام مردم را از آن‌ها بگیرند»؛ و چنان که در آیه ۲۵ از سوره حدید مشاهده کردیم؛ قرآن هدف از نبوت و رسالت انبیاء را «وادار کردن مردم برای قیام به قسط» عنوان می‌کند «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ - همانا فرستادیم پیامبران را با دلایل روشن و فرستادیم با ایشان کتاب و ترازو تا توسط آن مردم را به قیام برای قسط وادار کنند و آهن را فرستادیم چراکه در آن نیروی سخت و منافع برای مردم وجود دارد، تا خداوند در مرحله غیب بداند که چه کسی او و پیامبرش را یاری می‌کند به درستی که خداوند قوی و عزیز است.»

## خ - صف آرائی شرک در برابر نبوت؛

«اللَّهُ الَّذِي يَرْسِلُ الرِّيَّاحَ فَتُنْفِثُ سَحَابًا فِيُبْسِطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ وَيَجْعَلُهُ كِسْفًا فَنَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خَلَالِهِ فَإِذَا أَصَابَ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ - وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ يَنْزَلَ عَلَيْهِمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمُبْسِسِينَ - فَاَنْظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ ذَلِكَ لَمُحْيِي الْمَوْتَى وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ - وَلَئِنْ أَرْسَلْنَا رِيحًا فَرَأَوْهُ مُصْفَرًّا لَظَلُّوا مِنْ بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ - فَإِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمَعُ الصَّمَّةَ الدُّعَاءَ إِذَا وَتُوا مَذْبِرِينَ - وَمَا أَنْتَ بِهَادٍ الْعُمِّيَّ عَنْ صَلَاتِهِمْ إِنَّ تَسْمَعُ إِلَّا مَنْ يَوْمِنَ بَيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ - خدا کسی است که بادها را می‌فرستد، تا ابرها را بر انگیزد و هر طور بخواهد آن را در آسمان بگستراند و آن را قطعه‌هائی روی هم و مترکم می‌کند، لذا قطره‌های باران را می‌بینی که از لابلای آن ابر بیرون می‌شود و چون آن را به هر کس از بندگان

خود برساند شادمانی کنند- و اگر چه پیش از آنکه باران به ایشان نازل شود نومید بودند- پس نشانه‌های رحمت خدا را ببین که چگونه زمین را پس از موات شدنش زنده می‌کند، این همان خدائی است که زنده کنندگان از مردگان است و او به همه چیز توانا است- سوگند می‌خورم که اگر باد سردی بفرستیم که زراعت‌هایشان را زرد کند همین که آن را زرد ببینید یک باره به نعمت‌های خدا کفر می‌ورزند- پس تو غم اینان مخور که هر دم بر یک مزاجند، آن‌ها چنان مردگانند که وقتی رو می‌گردانند تو نمی‌توانی آن‌ها را هدایت کنی- و نیز تو نمی‌توانی کوران گمراه را از گمراهی به هدایت بکشانی، کسانی هدایت می‌شوند که به آیات ما ایمان دارند و تسلیم ما هستند» (سوره روم- آیات ۴۸ تا ۵۳).

ما مطرح کردیم که آیات ۲ تا ۳۰ به تبیین توحید - در اشکال و مولفه‌های گوناگون آن- پرداخته است و از آیه ۴۰ به بعد به تبیین اصل نبوت و رسالت پیامبران اختصاص دارد و در ادامه آیات قبل دو باره به تبیین نبوت می‌پردازد اما در واکنش به مجرمین اجتماعی که در برابر حرکت پیامبر اسلام قرار دارند. چنان که قرآن در آیات ۵۲ و ۵۳ از سوره روم خطاب به پیامبر اسلام مطرح می‌کند که؛ ای پیامبر مشغول هدایت این گونه افراد سست عنصر اجتماع مشو و غم بی‌ایمانی ایشان نسبت به اسلام را مخور، زیرا آنها به خاطر حفظ منافع اجتماعی « مُدْبِدِّينَ بَيْنَ ذَلِكَ...» (سوره نساء - آیه ۱۴۳) هستند یعنی یک دم خوشحالند و یک دم مایوس و هرگز به خاطر حفظ جایگاه اجتماعی خود به آیات ما ایمان نمی‌آورند و در آیات ما تعقل نمی‌کنند، زیرا قدرت اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و فرهنگی چشم و گوش اینان را در برابر پیام تو کور و کر کرده است، تو هرگز نمی‌توانی (اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و فرهنگی) چیزی به شنوائی و هدایت صاحبان قدرت اضافه کنی، تو تنها کسانی را می‌توانی هدایت کنی که به آیات بینه ما در هستی و وجود ایمان داشته باشند، یعنی به تعقل در باره آیات - طبیعی و اجتماعی و تاریخی و انسانی- ما پردازند و تصدیق کنند. ای پیامبر صاحبان قدرت - زر و زور و تزویر- قبل از این که آیات بینه قرآن را تکذیب کنند آیات طبیعی و اجتماعی و تاریخی و انسانی ما را تکذیب کرده‌اند و به تفکر و تعقل در آن‌ها نمی‌پردازند، لذا تا زمانی که با نفی قدرت‌های سه گانه چشم آن‌ها را بر روی آیات وجودی ما باز نکنی امکان هدایت برای آن‌ها وجود ندارد.

## ذ - مقاومت پیام در سوره روم؛

«اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشَيْبَةً يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ - وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لِنُبَأَنَّكَ كَذَّابًا كَمَا كُنَّا يُوقِنُونَ - وَقَالَ الَّذِينَ

## ف - جمع‌بندی از تفسیر سوره روم؛

ما جهت تصریح خود از تفسیر سوره روم و نیز تاکید دوباره بر محورهای مهم در این مطلب، آن را در شکل زیر جمع‌بندی می‌کنیم؛

۱ - پیامبر اسلام در - مرحله عقل و برهان استقرائی بشر- قرار داشت که؛ هم پایان ختم رسالت را اعلام کرد و هم از آوردن معجزه به مانند پیامبران سلف خود امتناع نمود.

۲ - تنها معجزه پیامبر اسلام «قرآن» می‌باشد که پیامبر اسلام توسط این کتاب کوشید تا بشریت را از «مرحله شناخت حسی و شناخت فلسفی» وارد «مرحله عقل و برهان استقرائی» بکند.

۳ - قرآن از دو آیه اول در «سوره قمر و اسری» برای پیامبر دو اصل را مطرح می‌کند؛ اولی- در باب قیامت است. دومی- در باب تکامل بعد انسانی و تاریخی حرکت پیامبر اسلام می‌باشد. اما اسلام روایتی و اسلام فقهاتی و اسلام فلسفی و کلامی سعی می‌کنند که از آن دو آیه معجزه بسازند و در کتب تفسیر خود می‌آورند که؛ کره ماه پائین آمد و دور گردن محمد انداخته شد و یا پیامبر اسلام را سوار اسب براق کنند و به آسمان‌ها ببرند!

۴ - در قرآن و نهج البلاغه سخنی از «معجزه» نیامده است.

۵ - قرآن از «معجزه پیامبران گذشته» با واژه «آیه» یاد می‌کند.

۶ - در قرآن می‌بینیم که اگر مردم از پیامبر طلب معجزه می‌کنند، پیامبر اسلام به آن‌ها می‌گوید؛ سبحان الله من بشری مثل شما هستم.

۷ - ملائکه در قرآن کلمه‌ای است که برای تعریف کل قوای قانونمند در هستی به کار می‌رود اما واژه - ملائکه- ابداء پیامبر نبود و قبل از او در میان قبایل عرب جاهلیت این کلمه رایج بود و واژه - ملائکه- در دیسکورس عرب جاهلی و مشرکین مکه به معنای دختران خداوند معنی می‌داد، پیامبر در قرآن از این کلمه برای نام گذاری بر «کل قوای موجود در طبیعت» استفاده کرد و ماهیت این مفهوم را تغییر داد.

۸ - وجود ملائکه در مدیریت جهان که در دیسکورس قرآن آمده است دلالت بر «قانونمندی و قانون علیت و سببیت در جهان» می‌کند «ابی الله آن پجری الامور الا به اسببها».

۹ - در قرآن هر جا خداوند با - لفظ متکلم وحده- وجود دارد، به معنای «اراده مستقیم پروردگار» می‌باشد اما اگر در قرآن خداوند با عبارت - متکلم مع الغیر- باشد دلالت بر اجرای «اراده پروردگار در چارچوب

أَتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلَكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ - فَيَوْمَئِذٍ لَا يُنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعْذِرَتُهُمْ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ - وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَلَئِنْ جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ لَيَقُولُنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُبْطِلُونَ - كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ - فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفُّكَ الَّذِينَ لَا يُوَفُّونَ - خداوند آن کسی است که شما را از ناتوانی آفرید- و پس از ناتوانی و ضعف به شما نیرو داد و پس از توانمندی در جوانی شما را در عالم پیری ناتوان کرد- او هر چه بخواهد خلق می‌کند چرا که دانای تواناست- در قیامت مانند دنیا امر بر مجرمین اجتماعی مشتبه می‌شود چرا که خیال می‌کنند بین مرگ و قیامت غیر از یک ساعت درنگ نکرده اند چنان که مجرمین در دنیا برای حفظ قدرت اجتماعی خود هر حقی را باطل و هر باطلی را حق جلوه می‌دادند- اما کسانی که در همین دنیا به آیات ما در وجود علم و ایمان پیدا کردند می‌گویند؛ همان طور که خداوند در کتاب خود خبر داده بود درنگ آنان به فاصله دنیا و آخرت بوده است و لذا این همان روز قیامت و رستاخیز است ولی شما ای مجرمین به آن علم و ایمان نداشتید- در آن روز مجرمین اجتماعی به خاطر ظلمی که کرده‌اند راه برگشتی برای آن‌ها نیست، ما در قرآن برای مردم همه گونه مثل زده‌ایم اما هر گاه آیه‌ای بر کافران عرضه می‌کنی آنها به تو می‌گویند شما در نظر ما چون مردم بیهوده کار هستید- خداوند چنین بر دل نا آگاهان مهر می‌نهد- پس ای پیامبر تو در ادامه راهت صبر کن چراکه وعده خدا درست است و آن کسانی که یقین ندارند تو را در ادامه راهت به سبک سری و ندارند» (سوره روم- آیات ۵۴ تا ۶۰).

قرآن در آخرین آیات سوره روم موضوع «قیامت و رستاخیز» را به میان می‌کشد تا سوره روم را به صورت یک سوره جامع و کامل در آورد، زیرا در- سی آیه اول- «توحید» به عنوان اصل ریشه‌ای و زیر بنایی مطرح می‌شود و سپس از آیه ۳۰ تا آیه ۴۰ به جمع بندی صف مقابل توحید یعنی «مشرکان» پرداخت، از آیه ۴۰ تا آیه ۵۳ به تبیین «اصل نبوت» می‌پردازد که در کانتکس اصل زیر بنایی توحید مطرح می‌گردد، و از آیه ۵۴ تا آیه ۵۹ به تبیین «اصل رستاخیز و قیامت» در چارچوب توحید می‌پردازد و در پایان با بیان آیه «فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفُّكَ الَّذِينَ لَا يُوَفُّونَ» که در خطاب به پیامبر اسلام است، تمامی پیام سوره روم با ۶۰ آیه را در یک آیه خلاصه می‌کند! و طبعا اگر نتیجه گیری سوره در این یک آیه خلاصه شود، فونکسیون این سوره هم برای مومنین به «توحید و نبوت و رستاخیز» باز همین یک آیه خواهد بود و لازم به توجه است که؛ اگر سوره روم در ایمان مومنین به توحید نتواند پیام نهائی خود را ایجاد کند پس باید در برداشت خود از آن سوره شک کنیم و دوباره به تعمیق فهم خود از سوره دست بزنیم. قرآن در آیه آخر از سوره روم در خطاب به پیامبر اسلام می‌گوید؛ ای پیامبر صبر کن زیرا وعده خداوند حق است، پس هوشیار باش تا کسانی که یقین به وعده خداوند ندارند تو را در پیمودن راهی که هستی سست نکنند.

نظام قانونمند هستی» است.

۱۰ - سوره روم یک سوره مکی می‌باشد و در مرحله «آگاهی‌بخش حرکت مکی محمد» نازل شده است.

۱۱ - تدوین آیات به صورت سوره با مسئولیت شخص پیامبر اسلام انجام گرفته است اما آرایش سوره‌ها به صورت کتاب قرآن در زمان عثمان و پس از پیامبر صورت گرفته است.

۱۲ - پیامبر اسلام برای تدوین آیات به صورت سوره‌های متعدد مکانیزم خاصی داشت به عنوان نمونه پیامبر اسلام در هر سوره یک موضوع محوری در نظر می‌گرفت و سپس آیات مربوط به آن موضوع را در آن سوره تدوین می‌کرد با این مثال روشن می‌شود که ما در تفسیر قرآن خود را مقید نمی‌دانیم (تا مانند گذشتگان در یک ردیف از فاتحه‌الکتاب و بقره شروع کنیم و به ترتیب پیش برویم تا به سوره ناس برسیم). سلسله تفاسیر قرآن در نشر بر مبنای حرکت تاریخی محمد در سه فاز «آگاهی‌بخش و آزادی‌بخش و رهائی‌بخش» و در «دو مرحله مکی و مدنی» می‌باشد. که ما در آغاز سعی می‌کنیم فقط به تفسیر سوره‌های مکی بپردازیم.

۱۳ - چرا از نظر ما سوره روم تبیین کننده این حقیقت است که قرآن به عنوان تنها معجزه محمد می‌باشد؟ در این سوره سه موضوع محوری در رسالت پیامبر اسلام مطرح است که عبارتند از؛ «توحید و نبوت و قیامت» که فهم آن از طریق تبیین و تشریح و تعریف آیات - طبیعی و اجتماعی و تاریخی- در هستی میسر است، پیامبر در این سوره با طرح پدیده‌های تصویری و تصدیقی در وجود به تبیین «توحید و نبوت و قیامت» می‌پردازد و نه از طریق معجزه و کارهای خارق العاده عمل کند.

۱۴ - در قرآن واژه «شیطان» دلالت بر همان «قوای نفسانی درونی آدمی» می‌کند که برعکس دیگر موجودات طبیعت صورت ارادی دارد، بنابراین «شیطان» در قرآن یک نیروی مستقل در هستی نیست بلکه نام «قوای نفسانی درونی انسان» می‌باشد.

۱۵ - حروف «مقطعه» در سر آغاز بعضی از سوره‌های قرآن به این علت آمده است که قرآن نشان دهد که؛ تنها معجزه پیامبر اسلام از امور خارق العاده ساخته نشده است، بلکه از - الفبای عادی- زبانی که خود عرب بادیه نشین با آن به صورت روزمره صحبت می‌کنند، تشکیل شده است! بنابراین هدف قرآن از طرح حروف «مقطعه» در آغاز بعضی سوره‌ها، برای دور کردن ذهن مخاطبین از معجزه سازی در کلام قرآن بود. در صورتی که سالیان سال در تاریخ اسلام و در عصر بنی امیه و بنی عباس خون انسان‌های بی گناهی بر زمین ریخته شد و رواج شکنجه و زندان- آن هم به این دلیل که ثابت کنند؛ آیا قرآن قدیم است یا متن آن حادث است!؟

۱۶ - قرآن در سوره روم پس از آیه یک (که حروف مقطعه «الم» می‌باشد)، در آیات ۲ تا ۷ در این سوره به تفسیر سیاسی جنگ ایران و روم می‌پردازد، و با توجه به این موضوع که این آیات بین سال‌های ۵ تا ۱۰ بعثت نازل شده است و درست در آن زمان روم از ایران شکست خورد و قرآن پیش‌بینی می‌کند که روم گرچه الان شکست خورد اما در کمتر از ۹ سال دیگر بر ایران پیروز خواهد شد. علت این پیش‌بینی طرح پیش‌گویی به عنوان یک معجزه نبود بلکه یک پیش‌بینی سیاسی است که قرآن توسط آن می‌خواهد اعلام کند که؛ نظام اجتماعی دارای قانونمندی است که اگر ما بتوانیم قوانین آن را کشف کنیم توسط این قوانین می‌توانیم با تحلیل سیاسی وقایع و حوادث آینده اجتماعی و سیاسی را پیش‌بینی کنیم. البته طرح «قانونمندی در پدیده اجتماع انسانی» که در آغاز سوره روم در قرآن می‌آید، تنها به خاطر پیش‌بینی در تحلیل سیاسی نیست بلکه هدف بالاتر قرآن بررسی و «تبیین توحید اجتماعی در نظام قانونمند جامعه انسانی» است.

۱۷ - چرا قرآن بعد از این که عنوان می‌کند؛ روم پس از ۹ سال بر ایران پیروز می‌شود، در آیه بعد می‌آورد که؛ در آن روز مومنین به قرآن هم شاد هستند؟ به این دلیل که درست در زمان پیروزی روم بر ایران در ۹ سال آینده امت مسلمان هم با هجرت از مکه به مدینه و انجام نبرد بدر در سال دوم هجرت و دوران آگاهی‌بخشی آن‌ها در ۱۳ ساله مکه - که با فشار و شکنجه برای مسلمانان همراه بود- به پایان می‌رسد و مسلمانان رسماً دوران آزادی‌بخش حرکت خود را آغاز می‌کنند، در نتیجه در دوران آزادی بخش که برعکس آگاهی بخش که مجوز دفاع از خود در برابر مشرکین مکه را نداشتند و تنها می‌بایست توسط «...وَتَوَاصُوا بِالْحَقِّ وَتَوَاصُوا بِالصَّبْرِ» (سوره والعصر - آیه ۳) مقاومت می‌کردند، اما مسلمانان در دوران آزادی بخش اجازه دفاع از خود پیدا کردند که تحقق این استراتژی با پیروزی مسلمانان در جنگ بدر خود را نشان داد و باعث شادی مسلمانان گردید.

۱۸ - قرآن در آیات ۲ تا ۳۰ از سوره روم از دو طریق تلاش می‌کند که به طرح نظام قانونمند جامعه و تاریخ و انسان و طبیعت بپردازد؛ تبیین - توحید وجودی در چهار مؤلفه انسانی و اجتماعی و تاریخی و طبیعی؛ و تبیین توحید الهی در سه حوزه؛ توحید الوهیت و توحید ملوکیت و توحید ربوبیت.

۱۹ - در سوره روم توحید به عنوان بنیان و زیر بنا مطرح می‌شود که اصول نبوت و قیامت از آن استنتاج می‌شود.

۲۰ - قرآن در سوره روم می‌کوشد تا «توحید و خداوند» را در «مثبت‌ها اثبات کند» نه در جایی که جهل بشر برای آن‌ها پاسخی ندارد. ▢

والسلام

# بعثت شناسی، رمز اسلام شناسی



## بازشناسی بعثت در راستای بازسازی اسلام

معرفت‌شناسی خویش تنها فهم فنومن را برای انسان ممکن می‌دانست و شناخت نومن برای انسان ممکن نمی‌داند. عبدالکریم سروش در کتاب «قبض و بسط» خود با تعمیم دادن معرفت‌شناسی کانت به وحی پیامبر اسلام سعی می‌کند تا اولاً معرفت دینی را از خود دین جدا کند و خود دین به صورت یک امر ثابت و طلسم ناشناخته‌ای در آورد که به صورت نومن کانت غیر قابل شناخت می‌باشد، در صورتی که موضوع معرفت دینی از نظر عبدالکریم سروش فنومن دین می‌باشد. البته او در هیچ جا به صورت تشریحی واقعیت تفکیک شده نومن و فنومن دین را مشخص نمی‌کند و گرچه در تعریف معرفت دینی معتقد است که معرفت دینی فهم ما از کتاب و سنت می‌باشد ولی به علت ماهیت فنومنی، آن را یک معرفت بشری می‌داند که هرگز فهم مطلق آن برای هیچ بشری ممکن نخواهد بود.

البته آنچنانکه قبلاً هم اشاره کردیم اشکال عبدالکریم سروش یک اشکال متدولوژی و اپیستمولوژی می‌باشد چرا که او با تزریق معرفت‌شناسی کانتی به معرفت‌شناسی دینی راهی جز این ندارد که دین نومن ثابت غیر قابل شناخت مانند مثل افلاطونی قائل شود که در ناکجاآباد قرار داد، در صورتی که بر پایه تئوری معرفت شناسانه فوق از وحی و تجربه نبوی و تجربه حرائی پیامبر اسلام هر چند وحی پیامبر محصول تجربه حرائی پیامبر اسلام بوده، ولی وحی حرائی پیامبر اسلام به علت سوپراکتیوی و انزالی و دفعی و فردی و بی صورت بودن، غیر قابل شناخت برای بشر می‌باشد آنچنانکه وحی نبوی پیامبر به علت ایترکتیوی و تنزیلی و کنکریت و جمعی و تاریخی بودن آن قابل شناخت می‌باشد و طرح نومن و فنومن در رابطه با معرفت‌شناسی وحی پیامبر اسلام سالبه انتفاع به موضوع می‌باشد.

آنچنانکه از این دو آیه بر می‌آید:

الف - هدف بعثت پیامبر اسلام رهائی جامعه بشری از جهل و ظلم و گمراهی بوده است، آنچنانکه در این رابطه در آیه ۲۱۳ سوره بقره هدف بعثت پیامبران ابراهیمی منجمله پیامبر اسلام در نجات جامعه بشری از ظلم و جهل اجتماعی می‌داند نه فردی.

سوره بقره - آیه ۲۱۳ «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُخَكِّمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ...» - جامعه بشری قبل از بعثت انبیاء ابراهیمی یک امت و جامعه‌ای واحد بودند و هیچگونه اختلاف اجتماعی بین آن‌ها وجود نداشت به خاطر اختلافی که بعداً در جامعه بشری ظاهر شد ضرورت بعثت انبیاء ابراهیمی جهت نجات جامعه بشری از اختلاف بوجود آمده تکوین پیدا کرد تا این پیامبران با بشارت و انذار جامعه بشریت از اختلاف پدید آمده نجات دهند و به وحدت برسانند.»

ب - علت اینکه قرآن در اعلام تجربه نبوی پیامبر اسلام به جای اصطلاح «ارسال» از ترم «بعثت» تعبیر می‌کند آن است که توسط ترم «بعثت» قرآن می‌خواهد جهل و جمود و خمود جامعه ستم زده بشریت در قرن ششم میلادی تکیه کند. بنابراین قرآن با به کارگیری ترم «بعثت» به جای ترم «ارسال» در رابطه با تجربه نبوی پیامبر اسلام می‌خواهد بر این حقیقت تکیه کند که موضوع تجربه نبوی پیامبر اسلام برعکس تجربه حرائی او (که فرد انسان است) فقط جامعه انسانی می‌باشد، بنابراین عمده‌ترین موضوع در باب تجربه نبوی یا بعثت پیامبر اسلام اینکه موضوع بعثت پیامبر اسلام برعکس آنچه که بازرگان پیر در کتاب هدف بعثت خدا و آخرت می‌گوید، هدف بعثت پیامبر اسلام جامعه‌سازی بوده و در این رابطه بوده که پیامبر اسلام مدت ۲۳ سال دوران مکی و مدنی تجربه نبوی در جهت جامعه‌سازی به کار گرفته است، نه در جهت تبلیغ صرف خدا و آخرت.

البته هرگز در این رابطه نباید اسلام جامعه ساز را با اسلام حکومتی یکی تلقی کنیم آنچنانکه امروز اسلام ولایتی و روایتی و فقاهتی می‌کوشند اسلام حکومتی خود را در لباس اسلام جامعه ساز به مسلمانان تحمیل بکنند. بنابراین هر چند پیامبر اسلام در مرحله تجربه حرائی خود توانست وحی بی صورت انزالی قرآن را به صورت دفعی و یکجا صاحب شود، در مرحله تجربه نبوی خود برای صورت بخشیدن به وحی بی صورت حرائی، مجبور بود تا این وحی بی صورت از عبور پروسس جامعه‌سازی در طول ۲۳ سال مکی و مدنی صورت ساز کند. یعنی وحی تاریخی یا اسلام تاریخی همین وحی تنزیلی جامعه ساز است، در صورتی که وحی غیر تاریخی یا اسلام غیر تاریخی همان وحی انزالی بی صورت فردی تجربه حرائی پیامبر اسلام می‌باشد؛ لذا گرچه عبدالکریم سروش بر پایه معرفت‌شناسی کانتی می‌کوشد تا وحی پیامبر را به عرصه فنومن و نومن تقسیم کند و آنچنانکه کانت در

ه - منظومه معرفت‌شناسی قرآن یا وحی نبوی پیامبر اسلام بر پایه مکانیزم دو گانه بی صورت و با صورت تجربه نبوی. اولین کسی که در تاریخ اسلام به صورت فلسفی و کلامی موضوع وحی پیامبر اسلام را مورد مطالعه قرار داد حضرت مولانا علامه محمد اقبال لاهوری بود که در مقاله «روح فرهنگ و تمدن اسلامی» در «کتاب بازسازی فکر دینی» ص ۱۴۳ به تبیین علمی و فلسفی آن پرداخت و آنچنانکه در صفحه ۱۲ سطر اول همین کتاب قول داده بود، در این رابطه به اجتهاد در اصول پرداخت و اصل و اصول اسلام را وحی پیامبر اسلام اعلام کرد که به بازشناسی فلسفی و علمی آن در این زمان معتقد گردید لذا در اینجا به طرح دیدگاه‌های او در این رابطه می‌پردازیم:

۱ - وحی پیامبر اسلام از نظر علامه محمد اقبال لاهوری هم اصل اساسی اسلام می‌باشد و هم ماهیت تجربه دینی دارد.

بازسازی فکر دینی - ص ۱۲ - س ۱ - «شک نیست که اکنون وقت مناسب آن است که اصول اساسی اسلام مورد تجدید نظر واقع شود در این سخنرانی‌ها هدف من بحث فلسفی در باره بعضی از مفاهیم اسلام است به این امید که شاید این کار لااقل در فهم شایسته معنی اسلام به عنوان پیامی که به بشریت فرستاده شده سودمند افتد و نیز به منظور تهیه زمینه برای مباحث بعدی در این سخنرانی مقدماتی خصوصیت معرفت و تجربه دینی را مورد بحث قرار می‌دهیم»

لذا در این رابطه بود که علامه محمد اقبال در این کتاب موضوع وحی پیامبر اسلام را به عنوان اساسی‌ترین اصول اسلام مورد مطالعه فلسفی و علمی قرار داد. یعنی از نظر اقبال تا زمانی که ما به شناخت علمی و فلسفی وحی نبوی پیامبر اسلام دست پیدا نکنیم هرگز امکان شناخت اسلام پیدا نخواهیم کرد، به عبارت دیگر از نظر اقبال هر گونه بازسازی فکر دینی در اسلام در گرو بازشناسی وحی نبوی پیامبر اسلام می‌باشد.

۲ - تجربه نبوی پیامبر اسلام از جنس تجربه عرفانی صوفیان نبوده است. از نظر علامه اقبال لاهوری بین تجربه عرفانی صوفیان و تجربه نبوی پیامبر اسلام تفاوت ماهوی وجود دارد.

بازسازی فکر دینی - ص ۱۴۳ - س ۵ «میان دو نوع خودآگاهی پیغمبرانه و صوفیانه اختلاف روانشناختی وجود دارد چراکه مرد باطنی نمی‌خواهد که پس از آرامش و اطمینانی که با تجربه اتحادی پیدا می‌کند به زندگی این جهانی باز گردد در آن هنگام اگر بنا بر ضرورت باز گردد بازگشت او برای تمام بشریت سود چندانی ندارد ولی بازگشت پیغمبر جنبه خلاقیت و ثمر بخشی دارد پس باز می‌گردد و در جریان زمان وارد می‌شود به این قصد که جریان تاریخ را تحت ضبط در آورد و از این راه جهان تازه‌ائی از کمال مطلوب‌ها خلق کند» در این رابطه است که علامه محمد اقبال لاهوری هدف تجربه نبوی پیامبر اسلام و موضوع بعثت پیامبر اسلام را ورود در زمان و ضبط تاریخ بشر جهت ساختن جهانی تازه از کمال مطلوب‌ها می‌داند.

۳ - جامعه‌سازی هدف اصلی بعثت پیامبران ابراهیمی بوده است. از نظر محمد اقبال لاهوری هدف اصلی بعثت پیامبران ابراهیمی جامعه‌سازی

بوده است.

بازسازی فکر دینی - ص ۱۴۳ و ۱۴۴ - س ۱۴ «در پیغمبر آرزوی اینکه ببیند تجربه دینی به صورت یک نیروی جهانی زنده در آمده به حد اعلی وجود دارد، به این ترتیب بازگشت پیامبر به جامعه نوعی از آزمون عملی ارزش تجربه دینی او به شمار می‌رود.»

۴- فرآیند حرائی پیامبر اسلام که بستر ساز فرآیند وحی نبوی او می‌باشد از جنس تجربه باطنی می‌باشد. علامه محمد اقبال لاهوری بعثت پیامبر اسلام را - برعکس اسلام روایتی و اسلام فقهاتی و اسلام دگماتیسم که بعثت پیامبر اسلام را در کانتکس مکانیستی برونی و دستوری تبیین می‌کنند - به بعثت دینامیکی پیامبر اسلام معتقد است که پیامبر اسلام در بستر پروسس باطنی حرائی خویش زمینه فرآیند تجربه نبوی وحی نبوی را در خود فراهم کرده است.

بازسازی فکر دینی - ص ۱۴۴ - س ۱۵ «پیغمبری را می‌توان همچون نوعی از خودآگاهی باطنی تعریف کرد که در آن تجربه اتحادی تمایل به آن دارد که از حدود خود لبریز شود و در پی یافتن فرصت‌هایی است که نیروهای زندگی اجتماعی را از نو توجیه کند یا شکل تازه‌ائی به آن‌ها بدهد در شخصیت وی مرکز محدود زندگی در عمق نامحدود خود فرو می‌رود تنها به این قصد که بار دیگر با نیروی تازه ظاهر شود و کهنه را بر اندازد و خط سیرهای جدید زندگی را آشکار سازد.»

اقبال در این بیان خود علاوه بر اینکه تجربه حرائی پیامبر اسلام را بستر ساز تجربه نبوی یا پیغمبرانه او می‌داند، تجربه حرائی از لحظه‌ائی که با بعثت پیامبر اسلام لباس تجربه نبوی به تن کرده است از صورت سوپژکتیوی و درونی و انفسی و فردی پیامبر خارج شده و صورت ابژکتیوی و برونی و جمعی به خود می‌گیرد، که اقبال این استحاله را در اینجا به صورت «فرصت‌هایی است که نیروهای زندگی اجتماعی را از نو توجیه کند یا شکل تازه‌ائی به آن‌ها بدهد» بیان می‌کند.

۵ - تجربه نبوی یا وحی نبوی پیامبر اسلام مرتبه‌ائی از حقیقت مشککه و ذومراتب حیات می‌باشد که در وجود شخص پیامبر به صورت سوپژکتیوی و اگزیستانسی و وجودی در عرصه پروسس حرائی تکامل کرده و به مرحله نهائی خود که وحی نبوی می‌باشد می‌رسد.

بازسازی فکر دینی - ص ۱۴۴ و ۱۴۵ - سطر ۲۱ به بعد «کلمه وحی در قرآن نشان می‌دهد که این کتاب آن را خاصیتی از حیات می‌داند البته این هست که خصوصیت و شکل آن بر حسب مراحل مختلف تکامل حیات متفاوت است گیاهی که به آزادی در مکان رشد می‌کند، جانوری که برای سازگار شدن با محیط تازه زندگی، دارای عضو تازه‌ئی می‌شود و انسانی که از اعماق درونی زندگی روشنی تازه‌ئی دریافت می‌کند، همه نماینده حالات مختلف وحی هستند.»

مطابق این تبیین اگزیستانسی از وحی که اقبال در اینجا ارائه می‌دهد به روشنی نشان می‌دهد که بعثت پیامبر خروجی نهائی یک پروسس اگزیستانسی تجربه حرائی پیامبر اسلام بوده است نه آنچنانکه اسلام روایتی یا اسلام فقهاتی یا اسلام دگماتیسم و انطباقی امروز وحی پیامبر



را به صورت سیگنال رادیویی می‌دانند که از بیرون به طرف پیامبر به صورت مکانیکی و ایژکتیوی فرستاده می‌شود و پیامبر اسلام مانند یک گیرنده این سیگنال‌های برونی را جذب می‌کند. بنابراین از نظر محمد اقبال بعثت پیامبر اسلام یک بعثت دینامیکی در راستای کل وجود می‌باشد که به صورت آگزستانسی و تجربه وجودی در وجود پیامبر اسلام جاری و ساری می‌شود؛ لذا در این رابطه است که ما نباید هرگز به بعثت پیامبر اسلام به عنوان یک واقعه تاریخی که در یک لحظه‌ای از حیات محمد با نزول آیات اول سوره علق حادث شده و پس از این حادثه تمام شده است بنگریم بلکه بالعکس، باید بعثت پیامبر را یک پروسس بدانیم که هر چند این پروسس با نزول آیات اول سوره علق و استحاله حرائی به تجربه نبوی آغاز می‌شود، ولی این پروسس به موازات زمان مانند یک غنچه‌ای می‌باشد که در حال باز شدن است و تا امروز این باز شدن غنچه و این پروسس در حال انجام می‌باشد که میوه این بعثت پروسسی پیامبر اسلام تاریخی می‌باشد که وحی صورت دار همان وحی بی صورتی می‌باشد که به صورت دفعی و یکجا بر قلب پیامبر اسلام نازل شد.

۶ - پیامبر اسلام توسط تجربه نبوی خود یا همان وحی و قرآن و تکیه بر تکرر منابع معرفتی انسان که تا قبل از پیامبر اسلام تنها منبع معرفت همان وحی بود و او این منبع معرفتی بشر را از کانتکس وحی خارج کرد و منبع ثلاثه طبیعت و تاریخ و انفس یا درون خود انسان را به عنوان منابع معرفتی بشر مطرح کرد و بدین ترتیب با دیسکورس معرفت شناسانه یونانی اعم از نظریه معرفت شناسانه افلاطون و ارسطو که در راس آن منطق ارسطویی قرار داشت، وارد چالش همه جانبه گردید چراکه مبنای نظریه معرفت شناسانه ارسطو بر پایه ذهن آینه‌ای و اصالت واقعیت خارج قرار داشت و شناخت از نظر او انعکاس عین در ذهن آینه‌ای بود و ارسطو هیچ نقش فعالانه‌ای برای ذهن انسان در بستر اپیستمولوژی قائل نبود. اما پیامبر اسلام بر پایه تعدد منابع معرفتی و تکیه بر تفکر انسان به عنوان یک سیستم عامل هدایتگر، بستر تولد عقل برهانی استقرائی بشر را فراهم کرد و این عقل برهان استقرائی درست همان ترم و اصطلاحی است که حضرت مولانا علامه محمد اقبال لاهوری به کار برده و ما در اینجا دقیقاً این اصطلاح را از ایشان وام گرفته‌ایم تا با تاسی از اقبال لاهوری ما تولد و پیدایش عقل برهانی استقرائی بشر را توسط قرآن، بستر ساز ختم نبوت پیامبر اسلام بدانیم.

بازسازی فکر دینی در اسلام - ص ۱۴۵ و ۱۴۶ - س ۲۲ به بعد «پیغمبر اسلام میان جهان قدیم و جهان جدید ایستاده است تا آنجا که به منبع الهام وی مربوط می‌شود پیامبر اسلام به جهان قدیم تعلق دارد و آنجا که پای روح وحی نبوی وی در کار می‌آید متعلق به جهان جدید است. تجربه نبوی در وی منابع دیگری از معرفت را کشف می‌کند که شایسته دوران جدید آن است چراکه ظهور و ولادت اسلام بستر ظهور و ولادت عقل برهانی استقرائی در انسان شد.»

بنابراین از نظر علامه محمد اقبال لاهوری:

الف - وحی یا همان تجربه نبوی و بعثت پیامبر اسلام امری دینامیک

بوده است که مکانیزم آن از نظر اقبال صورت تجربه باطنی داشته که پیامبر اسلام توسط تجربه درونی در طول دوران ۱۵ ساله فرآیند حرائی به آن مقام دست پیدا کرد. به عبارت دیگر علامه اقبال نخستین اندیشمندی بود که در جهان اسلام با طرح مکانیزم وحی نبوی پیامبر اسلام به صورت تجربه باطنی به طرح بعثت دینامیک پیامبر اسلام پرداخت و برای اولین بار در تاریخ جهان اسلام و مسلمین با بعثت مکانیکی یا برونی یا ایژکتیو مرزبندی کرد.

ب - از نظر علامه محمد اقبال لاهوری هر گونه اسلام‌شناسی در گرو فهم و بازسازی بعثت‌شناسی می‌باشد، به عبارت دیگر اقبال اسلام‌شناسی را در گرو بعثت‌شناسی می‌داند؛ لذا به همین دلیل اقبال در کتاب «گراسنگ» خود که امروز به عنوان مبنای اسلام‌شناسی در دانشگاه‌های اروپا و آمریکا تدریس می‌شود و آنچنانکه خود او مدعی است این کتاب (که سلسله سخنرانی‌های محمد اقبال در یکی از دانشگاه‌های لاهور است) برای اولین بار اجتهادی در اصول اسلام می‌باشد (نه اجتهاد در فروع) شاید دقیق‌تر آن باشد که بگوئیم «بازسازی فکر دینی در اسلام» که همان اسلام‌شناسی از نظر علامه اقبال است، بر مبنای اجتهاد در وحی‌شناسی یا اجتهاد در بعثت‌شناسی تنظیم شده است؛ لذا در این رابطه اقبال را باید قهرمان عرصه بعثت‌شناسی شناخت چرا که این اقبال بود که برای اولین بار مبنای تئوری بعثت‌شناسی دینامیکی را که همان تجربی بودن مکانیزم آن توسط پیامبر اسلام می‌باشد در جهان اسلام تبیین کرد و با بعثت‌شناسی مکانیستی اسلام فقهاتی و اسلام روایتی و اسلام ولایتی مرزبندی کرد.

ج - علت اینکه علامه اقبال اسلام‌شناسی را در گرو بعثت‌شناسی می‌داند به این دلیل است که در کانتکس بعثت مکانیکی یا بعثت ایژکتیو و برونی پیامبر اسلام راهی جز این برای اسلام‌شناسی باقی نمی‌ماند که اسلام روایتی و اسلام فقهاتی و اسلام شفاعتی و اسلام ولایتی که امروز مانند سرطان به جان اسلام نبوی پیامبر اسلام افتاده رشد کند. از نظر علامه اقبال مبنای تاریخی اعتقاد به بعثت مکانیکی که از قرن پنجم به بعد این تئوری در میان مسلمانان جاری و ساری شده است ریشه مجوسی‌گری دارد و تنها راه مقابله با آن، طرح بعثت دینامیک نبوی به جای بعثت مکانیکی می‌باشد.

بازسازی فکر دینی - ترجمه احمد آرام - ص ۱۶۴ - س ۱۱ «مدعای اصلی شپنگلر در کتاب پر خواننده انحطاط مغرب زمین در فصل فرهنگ و تمدن اسلامی این کتاب او، این است که هر فرهنگی دارای یک سازواره خاص است که هیچ نقطه تماسی با فرهنگ‌های دیگری که از لحاظ تاریخ نسبت به آن مقدم یا موخرند ندارد. به گفته شپنگلر هر فرهنگ و تمدنی طرز نگرش خاصی نسبت به امور و اشیاء دارد که کاملاً دور از دسترس مردمانی است که به فرهنگ دیگری تعلق دارند... در این رابطه شپنگلر روحیه فرهنگ تمدن جدید اروپا سراسر ضد یونانی می‌داند، از نظر شپنگلر روحیه ضد یونانی فرهنگ اروپائی کاملاً از هوش و نبوغ اروپائی برخاسته است و به هیچ الهامی که ممکن است از فرهنگ اسلامی گرفته باشد بستگی نداشت، شپنگلر در دو فصل فرهنگ و تمدن اسلامی کتاب انحطاط مغرب زمین روح فرهنگ اسلامی» □

را مجوسی گری می‌داند، نظر شپنگلر در باره روح فرهنگ جدید اروپا به عقیده من کاملا درست است ولی من در این سخنرانی‌ها کوشیدم تا این مطلب را ثابت کنم که روح ضد یونانی جهان جدید اروپا در حقیقت از طغیان و عصیان اندیشه اسلامی در برابر اندیشه یونانی برخاسته است. مقصود شپنگلر از فرهنگ مجوسی به عنوان روحیه فرهنگ اسلامی، فرهنگ مشترکی است که به آنچه وی گروه دین‌های مجوسی یعنی دین یهود و دین کلدانیان قدیم و مسیحیت نخستین و دین زرتشتی و اسلام نامیده است مربوط می‌شود، من منکر آن نیستم که یک قشر مجوسی بر روی اسلام روییده است در واقع غرض اصلی من در این سخنرانی‌ها آن بوده است که روح اسلام را عاری از پوشش مجوسی آن که به عقیده من سبب گمراهی شپنگلر شده است آشکار کنم تا حقیقت آن دیده شود. جهل شپنگلر در مورد مسئله زمان در اسلام و نیز در باره راهی که مقوله من به عنوان مرکز زاد تجربه در تجربه دینی اسلام جلوه گر می‌شود خوفناک است، شپنگلر به جای اینکه از پرتو تاریخ اندیشه و تجربه اسلامی راه خود را روشن کند چنان ترجیح داده است که پایه حکم خود را بر معتقدات عامیانه در باره آغاز و انجام زمان قرار دهد.»

بازسازی فکر دینی - ص ۱۶۶ - س ۳ «به گفته شپنگلر هسته تعلیمات پیغمبران مجوسانه است یک خدا خواه به نام بیهوه باشد، خواه به نام اهور مزدا و خواه به نام مردوک باشد اصل نیکی است و همه خدایان دیگر یا ناتوانند یا بد وابسته به این اعتقاد امید به ظهور مسیحی همراه بوده است که در اشعیای نبی آشکارا دیده می‌شود و در قرن‌های پس از وی در تحت فشار ضرورتی درونی در هر جا این مسیح ناگهان به صورت خاصی پیدا شده است. این اندیشه اساسی دین مجوسانه را تشکیل می‌دهد چه به صورت ضمنی مبارزه تاریخی جهانی میان خیر و شر را نمایش دهد و متضمن این نظر است که در دوره متوسط شر غلبه دارد و بالاخره در روز داوری پیروزی با خیر خواهد بود، چنین نظری در باره اسلام داشتن آشکارا مبتنی بر سوء فهم حقیقت اسلام است، مسئله‌ای که باید به آن توجه شود این است که در دین مجوسی وجود خدایان باطل پذیرفته بود منتها آن خدایان را پرستش نمی‌کردند، اسلام اساسا منکر وجود خدایان باطل است از این لحاظ شپنگلر توفیق نیافته است که ارزش فرهنگی اندیشه ختم رسالت را در اسلام دریابد.»

د - از نظر علامه اقبال لاهوری راه مقابله با اسلام مجوسی یا اسلام روایتی و اسلام فقهاتی و اسلام ولایتی، اجتهاد و بازسازی در فهم وحی و مکانیزم وحی نبوی و بعثت پیامبر اسلام می‌باشد. اقبال اصل اجتهاد در وحی نبوی را توسط جایگزین کردن بعثت دینامیک به جای بعثت مکانیک می‌داند.

ه - دلیل اینکه علامه اقبال کلید بازسازی اسلام را در بازسازی و اجتهاد در فهم وحی می‌داند این است که:

اولا توسط فهم مکانیسمی وحی از آنجائیکه رابطه وحی با پیامبر و جامعه رابطه یک طرفه می‌شود آن هم به صورت رابطه برونی و یک طرفه و مکانیکی از خداوند به پیامبر، این امر باعث می‌گردد که ما زبان قرآن را زبان خبری بدانیم که حاصل خبری دانستن زبان قرآن

این می‌باشد که ما حتی آیات فقهی قرآن که ۲٪ کل آیات قرآن را تشکیل می‌دهند فرا تاریخی بدانیم و در هر زمانی آنچنانکه امروز اسلام فقهاتی و اسلام روایتی و اسلام ولایتی در جامعه خودمان توجیه می‌کند قابل اجرا بدانیم و هیچگونه تحول اجتماعی و تاریخی برای آیات متشابه قرآن قائل نشویم.

ثانیا با مکانیسمی دانستن رابطه وحی و پیامبر ما مجبور می‌شویم که کل رابطه خداوند با وجود را به صورت خدای ارسطویی تبیین نمایم که انسان وار بیرون از وجود نشسته و از بیرون جهان مخلوق خویش را مدیریت می‌کند. اینچنین خدائی و اینچنین جهانی علاوه بر اینکه فاقد تکامل ذاتی و دیالکتیکی می‌باشد، دارای مدیریتی سلطانی و تکلیفی می‌باشد که بستر ساز رویش ولایت فقیه با آن شکل مهیب تاریخی خود می‌شود، آنچنانکه امروز در جامعه خودمان شاهد آن هستیم.

ثالثا تکوین اسلام توسلی یا اسلام شفاعتی یا اسلام زیارتی و... همه ریشه در همین رابطه مکانیکی خداوند با جهان و موضوع وحی دارد، چراکه وحی مکانیسمی باعث می‌گردد تا ما رابطه خداوند با انسان‌ها را صورت گزینشی بدسیم و همین گزینشی دیدن رابطه خداوند با بندگان باعث تقسیم بندی بندگان خدا به صورت مافوق انسان (نه انسان مافوق) دیدن بعضی و مادون انسان (نه انسان مادون) دیدن بعضی دیگر می‌شود که حاصل آن این می‌شود که خطاب به پیامبر بگوئیم:

مفاتیح الجنان - عباس قمی - ص ۱۴۳ - س ۲ «یا ابا القاسم یا رسول الله یا امام الرحمه یا سیدنا و مولینا انا توجهننا و استشفعنا و توسلنا بک الی الله و قدمناک بین یدی حاجتانا یا وجیها عند الله اشفع لنا عند الله - ای ابالقاسم، ای رسول خدا، ای پیشوای رحمت، ای آقا، ای مولای ما، همانا ما روی به تو آوردیم و تو را در برابر خداوند شفیع خود قرار دادیم و به تو در برابر خداوند توسل کردیم و تو را جلو خود قرار دادیم در برابر حاجت‌های خود، ای کسی نزد خداوند آبرومندی در نزد خداوند از ما شفاعت بکن.»

آنچنانکه مشاهده می‌کنید در این کلام پیامبر اسلام به صورت واسطه‌انی بین انسان و خداوند قرار می‌گیرد تا بعدا اسلام فقهاتی و اسلام ولایتی جهت واسطه قرار دادن روحانیت بین بندگان و خداوند بستر سازی تنوری کند، بر خلاف آنچه که قرآن تمام تلاشش بر این است تا هر گونه واسطه‌انی بین انسان و خدا از بین ببرد.

سوره بقره - آیه ۱۸۶ «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ - و چون بندگان من از تو سراغ مرا می‌گیرند بدانند که من نزدیکم و دعوت دعا کنندگان را اجابت می‌کنم البته در صورتی که مرا بخوانند پس باید که آنان نیز دعوت مرا اجابت کنند و باید به من ایمان آورند تا شاید رشد یابند»

سوره ق - آیه ۱۶ «وَوَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ - و ما به این‌ها از رگ گردن نزدیک‌تر هستیم»

ادامه دارد